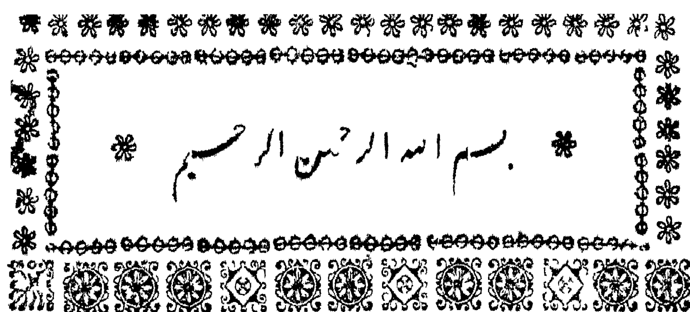




الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
عباده الصالحين * ونشره بجهد بعض عبدانه المجاهدين *
واوضحه ولو على لسان بعض عبيده المنيبين * ولقنه حججه ابطالا
لتمويهات الباطلين * فخصصه بهذه العناية من بين الطالبين *
وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والصلوة على رسوله
سيد المرسلين * شفيع المذنبين * وسيلتنا فی الدنيا والدين *
واله المهديين الهادين * وصحبه المهتدين الراشدين * وتابعيهم
وتبعهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراسخين * الى يوم الدين *
اما بعد می گوید بندهٔ امیدوار برحمت پروردگار محمد وجیه ابو الفضل
المبشر ابوه باللقب المورخ بيدار بخت الصديقي الحنفي
القادري المدرس فی المدرسة الكلكتية غفر الله له ولوالديه

واحسن الیهما والیه آمین المولوی مولی بخش ابقاه رب العرش
که درین زمان فتنه توامان اکثر مسلمانان بنگاله و هندوستان
بچند گروه متفرق شده اند وافتراق ایشان در امور دین
بسبب منازعات ومخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ وجدال
رسیده است * گروه اول از قوم جهال وعوام اند که رسومهای آبای
خودرا حق می انگارند بلکه عین دین می پندارند و هیچ وجه بمواعظ
ونصائح باز نمی آیند وباعث آن یک امر است که زعم می کنند که
پدران ایشان عاقلان ودینداران بودند ودران زمان علمای دیندار
پرهیزگار واولیای نیک کردار بودند پس انچه به تحقیق ایشان
حق بود اختیار کردند پس مایان نیز پیرو اینها هستیم * ودر حقیقت
اینها مصداق قول او تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم
سورهٔ بقره است وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ
مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده
است آن را خدای تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود چیزی
را که پدران خود را بران چیز یافته ایم * پس الله تعالی در شان

اینها می فرماید که آیا پیروی روش پدران خود خواهند نمود اگرچه پدران آنها چیزی را نفهمند و بوجهی راه راست نیابند نعوذ بالله منهم * لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات فاسده در دل ایشان متمکن نشده و بمرتبه جهل مرکب نرسیده پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند گروه دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت ایمان و اسلام قرار داده اعتقادی دارند * و باعث آن این است که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف و کرامت و اهل فضل و شهامت و مقتدای انام و پیشوای خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال والاکرام بودند اگر این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مبانی آنها نمی شدند و بفرزندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند * چنانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات السادات سادات العادات * و در حق ایشان نیز نصایح و مواعظ سودمند نمی گردد * وخاصه در بارهٔ ایشان باعث دیگر نیز هست و آن این است که اگر عادت قدمای خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیر و تخمیق و توهین و تفسیق بزرگان ایشان لازم
می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد
و نذر و نیاز که همین وجه معیشت و سرمایهٔ حیات ایشان است
بالکلیه مسدود خواهد شد لهذا از انها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها
اصرار و مبالغه می کنند تا آنکه جهال را بر ابقای رسوم مرسومه
و احیای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند
تا منصب پیری و شیخی اینها بر جای خودش برقرار ماند و فتوحات
آبائی در بارهٔ ایشان نیز جاری و ساری باشد * و ازین فرقه کسانیکه
چیزی لیاقت و بهره از هنر کتابت می دارند فتاوی طیار کرده
و رسائل تالیف نموده بر امور بدعیهٔ آبای خود بدلایل مرجوحه
و اقوال ضعیفه استدلال کرده و بتاویلات رکیکه و روایات
شاذه و نادره استنباط نموده رواج می دهند * و در واقع این
گروه مصداق قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزو
بست و نهم در سورهٔ زخرف مرقوم است بَلْ قَالُوْا اِنَّا وَجَدْنَا
اٰبَاءَنَا عَلٰی اُمَّةٍ وَّاِنَّا عَلٰی اٰثَارِهِمْ مُّهْتَدُوْنَ * و نیز در همین رکوع حکایت
اقوال ایشان می فرماید که اِنَّا وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا عَلٰی اُمَّةٍ وَّاِنَّا عَلٰی اٰثَارِهِمْ
مُّقْتَدُوْنَ قٰلَ اَوَلَوْ جِئْتُکُمْ بِاَهْدٰی مِمَّا وَجَدْتُّمْ عَلَیْهِ اٰبَاءَکُمْ قَالُوْا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ

به کافرون ترجمه بلکه می گویند بدرستی که ما یافتیم پدران خود را بر طریقه
وسیرتی و ما بر کردارهای آنها را دیافته کائیم و نیز قول ایشانرا روایت
می نماید که می گویند بدرستی که ما یافته ایم پدران تو در ابر کیشی و روشی
و ما بر پیهای ایشان اقتدا کنند گانیم * پس بگو ای پیغمبر که آیا
متابعت پدران جاهل خود می کنید اگر چه بیاریم راهی را که راست
تر باشد از طریق پدران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از
راه و روش شما انکار داریم و به چیزی که فرستاده شده آید شما کافرانیم *
بیت * خلق را تقلید شان بر باد داد * که دو صد لعنت بر این تقلید باد
* گرچه عقلش سوی بالای پرد * مرغ تقلیدش به پستی می برد *
نعوذ بالله منهم و من عقائلهم * لیکن بعضی از ایشان که
الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قائم
و مستقیم اند و قلیل ماهم * گروه سیوم کسانی اند که آبای
ایشان جهال و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما
و شرفا اندوختند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت
عبارت خوانی آموختند * بعده عظمت مکان و رفعت شان ایشان
دیده و خست و حقارت احوال آبای خود مشاهده کرده آداب علما

و شرفا د لباس و هیات ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیحه آبای و عادات رذیله قدمای خود بیرون آمده اند * بعده هوس تحصیل فضیلت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس چیزی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در بیان مسائل و رسائل هندی در قصص و حکایات خوانده و در زعم خود لیاقت و عظ فراهم آورده و در زمرهٔ علماء و فرقه شرفاء داخل شدند و در مجالس شادی انیس ایشان و در محافل دعوت و عبادت جلیس ایشان گردیدند و از خرمن آداب و عادات ایشان خوشه چیدند * بعده با علما و شرفا دم مساوات زدند تا در قوم خود ریاست و سرداری پیدا کنند و از عزت علما و شرافت شرفا بهره اندوزند * لهذا بطمع حصول ریاست و شرافت وعظ را پیشه کسب اموال و پیری و شیخی را وسیله تحصیل جاه و جلال ساختند * و برای دفع عیب آبائی و نقص ذاتی اولا رسوم و عادات پیشینگان خود را مطلقا و عموما حرام و بدعت قبیحه می خوانند و از انها تبری محض و تجنب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال بد ران و افعال قدیمان خود بیزاریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از انها توبه و انابت کردیم پس سبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیرا که

بمضمون حدیث شریف اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَاذَنْبَ لَهٗ
یعنی توبہ کنندہ از گناہ مانند کسی است کہ اصلاً گناہ نہ کردہ است
ما از ان عیوب پاک وصاف شدیم * وعیب پدران بہ پسران
سرایت نمی کند زیرا چہ آبای اکثر پیغمبران باعمال قبیحہ واقوال کفریہ
گرفتار بودند وہرگز سبب عیب وعار انبیاء ورسل کہ از اولاد آنہا
بودند نگردید * واز انجا کہ ایشان را فضیلت وامتیاز آن قدر حاصل
نیست کہ فرق کنند کہ کدام رسوم کفریہ وکدام بدعت محرمہ وکدام
بدعت مکروہہ وکدام بدعت مباحہ وکدام بدعت حسنہ وکدام
بدعت واجبہ است لہذا ہر فعلیکہ صراحۃً در شرع شریف مذکور
نیست وہم درمیان این اقوام مشہور نہ پس علی الاطلاق آن ہمہ
افعال واعمال را شرک وکفر وحرام وبدعت می گویند وہمہ
بدعت را سیئہ می نامند وعوام را از جمیع افعال مروجہ واعمال مرسومہ
بالکلیہ منع می کنند * وعلیٰ ہٰذا القیاس در مسائل شرعیہ آنچہ در ذہن
وقیاس ایشان خطور می کند فتوی می دہند * وچون مردمان
ایشان را مثل علماء وشرفا نمی شمردند وتوقیر وتعظیم واکرام
وتکریم مانند ایشان درحق این نومسلمانان مرعی نمی داشتند پس
بہ طمع حصول کمال عزت وہوس تساوی مرتبت غیبت گوئی

وعیب جوئی علما شعار و دثار خود ساخته‌اند و به توهین علما و تشبیهین شرفا پرداخته‌اند* و کمال دستاویز اینها درین باب آنست که علمای روزگار دنیادار اند و نوکری نصارا می‌کنند* و حال آنکه حکم نوکری نصارا و دیگر کفار مطلقاً حرام نیست بلکه در صورتیکه اهانت مسلم یا اعانت بر ظلم یا خلل در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در بیان مسائل متفرقه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی* و غرض ایشان از اهانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نومسلمانان گرویده شوند و از ایشان رو تافته باینها رجوع آرنده مگر کسانی که او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است پس ازین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته باز مانده اند اما این چنین کسان بسیار اندک اند* و در حقیقت باعث این همه فتنه و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن پس است که این ناهلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوٰة در کتاب العلم مرقوم است* قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ اَهْلِهٖ كَمُقَلِّدِ الْخَنَازِيْرِ الْجَوْهَرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ یعنے کسی که ناهل را علم بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید و زر را به خنزیر پوشانید* و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث ثلثه اند

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقوم است
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لَا یَقُصُّ اِلَّا اَمِیرٌ اَوْ مَامُورٌ اَوْ مُخْتَالٌ
و در شرح شیخ عبد الحق رح مرقوم است که قص به معنی وعظ
گفتن و پند و نصیحت دادن و قاص واعظ را گویند * آنحضرت
صلی الله علیه و سلم می فرماید که وعظ نمی گوید مگر حاکم و امیر که پند گوید
مردم را تا پند پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم
و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
یا مردی متکبر معجب که طالب ریاست و اتباع هوا و ریا می کند
و تصدر می جوید * و مختال بخای معجمه است و در روایات
دیگر محتال بحای مهمله نیز آمده است از حیله * و درین زجر است
از وعظ بی اذن امام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت
و مهربان تر بر ایشان و اگر خود نه گوید پیدا کند از میان علما کسی را
که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور
باشد * و ازین جا استنباط می توان کرد که تصدر بر سجادهٔ
مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت
ایشان بابز نبود چنانچه بعض متشیخه از اهل جهل و هوی می کنند

انتهی من الشرح * اما این قدر دانستنی است که در شهری که امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود نبود پس اگر جمیع علماء معتمدین و رؤساء معتبرین ویا اکثر ایشان بر علم و فضیلت و تقوی و دیانت و بی طمعی و بی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل وعظ دانند پس هر بالاتفاق او را اجازت وعظ گفتن و اذن پند دادن دهند پس البته برین تقدیر در حکم مامور خواهد شد چنانچه در شهری که امام جمعه نبود و نیز پادشاه که کسی از اهل امامت را معین و مقرر کند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و باتفاق خودها آنرا امام جمعه و عیدین نمایند پس شخص مرقوم شرعا امام خواهد شد و پس او نماز جمعه و عیدین درست خواهد بود * و همین حکم است در باب تقریر قاضی بلکه نصب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیر المومنین عثمان رض محصور شده بودند و بسبب خوف باو ایشان از خانه خود بیرون آمدن نمیتوانستند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رض را افضل وقت خود دانسته در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است قال الشافعي رح السلطان ليس بشرط لما روي ان عثمان رض حين كان محصورا صلي علي رض الجمعة بالناس * قلنا يحتمل انه فعل

ذلك باذن عنما ان رضي ولو فعل بغير اذنه انما فعل لان الناس اجتمعوا عليه و عند ذلك يجوز لان الناس احتاجوا الى اقامة الفرض فاعتبر اجتماعهم* وايضا في العالمكيرية ولو تعذر الاستيذان من الامام فاجتمع الناس على رجل يصلي بهم الجمعة يجوز

و گروه چهارم مانند گروه سیوم بجمیع امور مرقومه موصوف اند بلکه در بد و حال خودها از قسم گروه سیوم بودند اما بتدریج غلو و افساد در دین و خصومت و عناد با اهل یقین روز بروز زیاده کرده بر فرقهٔ سیوم سبقت بردند حتی که از دین و مذهب خودها بیرون افتاده مذهبی جدید حادث نمودند و احوال ایشان بالتفصیل در نسخهٔ نظام الاسلام بیان کرده ام و نیز در خطبهٔ رسالهٔ سبعهٔ سیاره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی* اما درینجا بملاحظهٔ تفصیل گروهای مسلمانان که درین زمان متفرق شده اند اجمالا احوال ایشان نیز مرقوم می گردد* که اکثر ایشان از اولاد اوباش و نسل ارذال اند که چندی در خدمت علما و شرفا بوده و کفش برداری و خدمت گذاری ایشان نموده آداب نشست و برخواست اندوخته و عادات ایشان و را بواب لباس و رفتار و گفتار وغیره آموخته لیاقت حرف شناسی و صلاحیت عبارت خوانی حاصل کردند* بعد ازان در صحبت قوم رافضیان یا در جماعت

گروه بد اعتقادان مدتی دراز بوده برجمهٔ قرآن شریف و بعضی
نسخه‌های حدیث و چند رسالهٔ هندی در مسائل نماز و روزه خوانده خیال
ریاست و مشیخت در سر ایشان افتاده دم فضیلت و شرافت
زدند و بطمع حصول شرافت و درک ریاست و عزت و مشیخت را
دام حصول آرزوی خود و وسیلهٔ سرمایهٔ معیشت خودها
ساختند * اما بسبب حراست آبائی و عار روائت قدمائی ایشان
مانع این آرزو می شد لهذا ایشان نیز مانند گروه سیوم افعال
شنیعهٔ پدران و اعمال قبیحهٔ قدیمان خود را مطلقا و عموما حرام
و بدعت سیئه و شرک و کفر می گویند بلکه تکفیر آبا و اجداد خود می نمایند *
و هم چنین بهوس تعالی و حرص تفوق طعن و توهین در اعمال علما
و تشنیع در اقوال سلف و تحسین افعال و تزئین خصال خودها
و تحقیر بزرگان دین و اهانت فضلاء شرع متین شروع کردند تا عوام
از ایشان بدگمان و بی اعتماد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند *
خلاصه آنکه پردهٔ حیا و حمیت و شرم و غیرت را از چشم خود
برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بغیر محابات هرچه
در فکر و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بر زبان می رانند *

بیت * باش بی فکر و بادشاهی کن * بی حیا باش و هرچه خواهی کن *

وعلی هذا القیاس در باب مسایل اعتقادیه و احکام عملیه بلا تامل هرچه در گمان پریشان وخیال پر کلال ایشان می آید بی باکانه فتوی می دهند* و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت وضلالت و بطالت ایشان در هر امور خصوصا در احکام شرعیه بر هر که و مه ظاهر شد و روز بروز ندامت بر ندامت می افزود و باران ملامت بر ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده چنان تدبیر نمودند که معتقدان ایشان از جمیع علما بد اعتقاد و از تمامی فضلا بی اعتماد شوند و هرچه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را حق وصواب دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت و ضلالت ایشان ظاهر نگردد* پس او لا ربقهٔ تقلید از گردن خود ها کشاده طعن و تشنیع بر امر تقلید و توهین علماء مجتهدین و ابطال مذاهب ایمهٔ دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید* و کرهای ایشان بانواع مختلفه است* یکی از آنها این است که وقتی که کسی از طالب العلم ایشانرا از طریقهٔ اینها استفسار می نماید یا کسی در مجلس سرداران اینها او را گرفت می کند و سخت می گیرد و یا از قولی از اقوال اینها می پرسد پس انکار محض می کنند و می گویند که من حنفی ام و سرداران اینها می گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از ان مجلس بیرون می روند بدستور سابق افسانه می کنند
و اگر در مجلس حنفیان بسببی بند می شوند و وقت نماز می رسد پس
منافقانه بطور حنفی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله
سبعه سیاره بفضله تعالی مبسوط و مفصل مذکور خواهد شد * خلاصه
آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتماد ندارید که
خلاف قرآن و حدیث است و بعلماء مجتهدین و فضلاء مقلدین
اعتقاد نکنید که از رای خود ها گفته اند و می گویند بنا برآن هر چه از ترجمه
قرآن و حدیث دریابید بلا تامل و بغیر تفکر عمل کنید * و این مضمون را
بانواع مختلفه و باوضاع متنوعه پیش عوام ساده لوحان ظاهر می
سازند که تفصیل آنها را دفتری شاید و طوماری باید * و رفته رفته در
امور دین آن قدر فتنه و فساد انگیخته اند که از تقریر افزون و از تحریر
بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم و من سیئات اعمالهم
من یهده الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له * و در حقیقت
این گروه مظهر معجزهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت
در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا
خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن همه صفات
درین قوم درست و راست بی کم و کاست یافته می شود و بعضها

بر ایشان صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد در جلد رابع
در باب ما جاء فی الکذابین الذین بین یدی الساعة مرقوم است
روی الطبرانی عن عبد الله بن عمر رض انه قال والله لقد سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لیکونن بین یدی الساعة
الدجال وبین یدی الدجال کذابون ثلثون او اکثر قلنا ما آیاتهم
قال ان یاتوکم بسنة لم تکونوا علیها لیغیروا بها سنتکم ودینکم فاذا
رأیتموهم فاجتنبوهم وعادوهم ترجمه از عبد الله بن عمر رض مروی
است که گفت سوگند خدای تعالی است که هر آئینه بیشک
شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که می فرماید که بیشک
پیدا خواهد شد نزدیک قیامت دجال و قریب دجال یک
قوم دروغ گویان که سی و ایشان سی بلکه زیاده خواهند بود *
پس ما جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که
علامت های آن گروه کدام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند
که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید
یعنی کار نو را دین گفته و آنرا سنت نام نهاده شما را تعلیم خواهند کرد
و ترغیب آن خواهند نمود یا در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا
عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجای آوردید پس آن قوم سنت

دیگر ایشانرا تعلیم و تحریص خواهند کرد تا سنتی که شما آنرا عمل می کردید آنرا تغیر دهند و آنرا بسنتی دیگر بدل کنند یعنے آن سنت را از شما ترک سازند و دین و مذہب شمارا تغیر و تبدیل نمایند پس چون آن قوم را به بینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن دین دانید و از ایشان دشمنی دارید * و این کتاب مجمع الزواید جامع است کتب احادیث معتبرہ معتمده را که سوای صحاح سته است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است که آنرا صحاح سته می گویند هم چنین مجمع الزواید جامع است کتابهای حدیث را که سوای صحاح سته است مانند بیہقی و طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزاز وغیر ایشان * و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است هرکرا خواهش مشاهده آن باشد تشریف آورده معاینه کند * و در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب والسنة مرقوم است عن ابی هريرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم يَكُوْنُ فِیْ آخِرِ الزَّمَانِ دَجَّالُوْنَ كَذَّابُوْنَ يَأْتُوْنَكُمْ مِنَ الْاَحَادِيْثِ مَا لَمْ تَسْمَعُوْا اَنْتُمْ وَلَا آبَاءُكُمْ فَاِيَّاكُمْ وَاِيَّاهُمْ وَلَا يُضِلُّوْنَكُمْ وَلَا يَفْتِنُوْنَكُمْ رواه مسلم در شرح شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح این حدیث

مرقوم است یعنیها و ز اینجا نقل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در آخر زمان تلبیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعتی باشند که خود را به مکر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا در و غهای خود را ترویج دهند و مردم را به مذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند * و می آرند پیش شما از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا * و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم یا عام تر از آن شامل اخبار مردم نیز پس دور دارید نفس خود را از ایشان و دور دارید ایشانرا از خود تا گمراه نگردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را * و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت با ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند * مثنوی *

چون بسی ابلیس آدم روی هست * پس بهر دستی نشاید داد دست

حرف درویشان بدزدد مرد دون * تا بخواند بر سلیمی آن فسون

ز آنکه صیاد آورد بانگ صفیر * تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر

کار مردان روشنی و گرمی است * کار دونان حیله و بی شرمی است

انتهی من الشرح المذکور بلفظه * گروه پنجم علمای دنداه

و فضلای شریعت شعار که حق جوئی و صدق گوئی شیوهٔ ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الوجوه پیروی نفس اماره روا نمی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود و یا رسوم آبای خود را در ان دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه بآن سنت وارد است و بانچه جماعت صحابه رفته اند و بر انچه علماء امت اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آرند ٭

و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفَرَّقَ اُمَّتِي عَلٰی ثَلٰثٍ وَّسَبْعِيْنَ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ اِلَّا مِلَّةً وَّاحِدَةً قَالُوْا مَنْ هِيَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ مَا اَنَا عَلَيْهِ وَاَصْحَابِي وفی روایة وَهِيَ الْجَمَاعَةُ ترجمه جدا می شوند امت من بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقاید همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند مگر یک اهل ملت گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت پیغمبر خدا فرمود اهل ملتی است که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر آن اهل یک ملت مسمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوة در

باب الاعتصام بالکتاب والسنة است * ودرین زمان این چنین گروه که شمایل اهل سنت وجماعت دران متحقق باشد نهایت کم اند اگرچه درصورت ونام بغایت وبسیار اند وهرقدر که هستند اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد وکثرت ارباب فساد وبجهت انتشار فتنه وخلاف وشیوع هوای نفس واختلاف درزاویهٔ عزلت گوشه نشین ودر بادیهٔ خمول غربت گزین شده اند ودر اختلاط با ابنای زمان ودروازهٔ ارتباط با اهل بطلان برروی خود بسته ودر گوشهٔ تنهائی وکنج یکتائی نشسته اند زیرا چه در مشکوة در جلد رابع در باب الامر بالمعروف است *

وعن ابي ثعلبة في قوله تعالى يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم فقال اما والله لقد سالت عنها رسول الله صلي الله عليه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنكر حتي اذا رايت شحا مطاعا وهوى متبعا ودنيا موثرة واعجاب كل ذي راي برائه ورايت امرا لا بد لك منه فعليك بنفسك ودع امر العوام فان وراءكم ايام الصبر الحديث ودر شرح مرقوم در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثعلبه که صحابی مشهوراست در تفسیر این آیت کریمه یعنی عليكم انفسكم الخ *

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را نگاه دارید از شرک و گناه و وقتی که شما راه راست یافتید پس ضرر نمی کند شما را کسی که او گمراه شد * پس گفت آگاه باشید بخدا سوگند هر آئینه به تحقیق من پرسیده ام ازین آیت پیغمبر خدا را که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی منکر را * پس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر تا آنکه چون ببینی تو ای مخاطب صفت بخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود و ببینی هوا و خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و ببینی دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت * و ببینی خوش داشتن و نیک پنداشتن هر صاحب رای و مذهبی رای و مذهب خود را و رجوع به علما نا نمودن و مفتی نفس خویش بودن * و ببینی امری را که چاره و جدائی نیست ترا ازان امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو بدان از صفات ذمیمه که اگر تو میان مردم در آئی و در ایشان باشی بی اختیار بحکم طبع دران بیفتی * و در بعضی روایت ولا بد لک منه یعنی نیست قدرت برای تو ازان امر پس برین تقدیر لازم گیر ذات خود را و نگاه دار خود را از معاصی و بگذار

کار عامۂ خلق را و تعرض کمن بایشان و گوشہ گیر از ایشان زیرا کہ بدرستی در پیش شما در آخرزمان روزہا است کہ دران صبر باید کرد انتہی من الشرح المذکور * خلاصہ آنکہ درین زمان مسلمانان بر پنج گروہ مرقوم مختلف و متفرق شدند پس ہرگاہ مردمان را شوق دریافت حکم رسمی از رسومات می گردد و حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا از گروہ دویمین یعنے پیرزادگان کہ درمیان مردمان بحلال زادگی و پیرزادگی موسوم اند استفسار می نمایند ایشان مطلقا جواب می دہند کہ ہرچہ پیران و بزرگان ما بطنا بعد بطن و ظہرا عقب ظہر کردہ می آیند بی شبہ آن درست است بلکہ بدرجۂ استحباب است وعین صواب بلکہ محل ثواب است و منکر آن گمراہ از حق بلکہ کافر مطلق است * نعوذ باللہ من افعالہم واقوالہم * ووقتی کہ از گروہ سیومین یعنے نو مسلمانان کہ در پیشۂ وعظ گوئی گرفتار و بفضیلت دعوید ار اند سوال می کنند ایشان برعکس گروہ دویمین علی الاطلاق بلکہ علی الاجتماع گردن دراز کردہ می گویند کہ حرام و کفر و شرک است و فاعل این ہمہ رسومات فاسق و فاجر و مجوز آنہا مشرک و کافر است نعوذ باللہ من جرء تہم و من علم مبالاتہم

ومن وقاحتهم ومن علام مصاباتهم * و وقتی که از گروه چهار مین می پرسند یعنی گروه دجالین که در لباس علما و مشایخ درآمده و در دین التباس می کنند و در شریعت رخنه می زنند و در مذهب فساد می اندازند و در میان است فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند * بیت *

این قوم که در پناه ریش آمده اند * گرگ اند که در لباس میش آمده اند

او را سخنان فریب سازی و گفتگوهای ابله نوازی و کلام های حیله بازی شنوانیده سایل را در دام تزویر خود انداخته و معتقد خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات انتها ندارد این همه را بگذارید و علم مختصر مفید بیاموزید که شما را هادی و مهدی گرداند و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و وافی بود و بدیگری محتاج نگرداند و آن این است که ترجمهٔ قرآن و حدیث بخوانید که همین دین است و ماورای آن اقوال اشیاطین * و این قدر علم در زمان یسیر و محنت قلیل حاصل خواهد شد پس هرچه در قرآن و حدیث بیابید عمل کنید و دیگران را نیز هدایت نمایید و انچه در آنها نیابید پس شما در ان اختیار دارید هرچه موافق خواهش و غرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت شما نباشد پس پشت اندازید * و به سخنان مولویان دنیاداران

علمای انحصوص نوکران انگریزان اعتقاد و بر کتب فقه اعتماد
نکنید که سراسر کذب و بهتان وخلاف حدیث و قرآن است *
وتفصیل احوال قوم دجالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان فتنه و فساد
اینها در رسالهٔ سبعه سیاره مشرح و حاذ کور خواهد شد انشاء الله
العزیز * و هرگاه که از گروه منجمین یعنی علماء اهل سنت و جماعت
استفسار می کنند پس هرچه صواب و حق می باشد مفصلا
جواب می دهند و میگویند که هر رسمی که مخصوص به کفار است
بدعت سیئه و حرام است و هر رسمی که دران شایبهٔ عادت
کفار نباشد و بهیچ وجه خلل در دین نیفکند از دیاکه مسلمانان خودها
اختراع کرده اند بدعت مباح است اما التزام آن بدعت
باین طور که آنرا در دین داخل گردانند واز امور دینیه شمارند پس
بدعت سیئه و حرام است * و هر رسمی که باعث امور مستحسنه باشد
و یا موید امور شرعیه باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها
در رسالهٔ مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان
پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوی بدعات و
اهوای شائع و ذائع گشت و مردمان جهال و عوام این همه
اختلافات و منازعات دیدند و فتواهای مختلفه واحکام متنوعه شنیدند

در تیه حیرت سرگردان و در بادیهٔ وحشت پشیمان و پریشان شدند و در باب تحقیق مسائل دینیه و استفسار دلائل یقینیه متحیر و متردد گشتند* آخر الامر کسانیکه توفیق ازلی ایشان را سائق و فلاح ابدی قائد سابق بود باخود ها اندیشیدند که مدارس مرجع علما و معتمد فتاوی است خصوصا مدرسهٔ کلکته که بفضله تعالی از قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علمای امصار و بیشتر فضلای هر دیار درین مدرسه تربیت یافته منتشر شده اند* و از انجا که جماعت معتمد بها و معتمد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم می دهند و فتوی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث شریف که در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب والسنة مرقوم است یدُ اللهِ عَلَی الجَمَاعَةِ یعنی الله تعالی جماعت را از ضلالت و خطا محفوظ میدارد پس در جوابهای استفتای ایشان خلل راه نمی یابد لهذا تمامی علمای امصار و قری اعتماد کلی و اعتقاد قوی می دارند تا آنکه بسا اتفاق افتاد که اگر در میان علمای اطراف و فضلای اکناف در مسئلهٔ از مسائل شرعیه اختلاف واقع میشود پس برای رفع منازعات و فیصلهٔ خصومات فیما بین خود ها مدرسین مدرسهٔ موصوفه را حکم می سازند و حکم ایشان درباره خود ها لازم می دانند

و کسی از اطاعت ایشان گردن نمی پیچد * و هر گاه که مردمان را
بفتاوی و فرایض حاجت می افتد رجوع بمدرسین مدرسهٔ مذکوره می آرند
و موافق کاغذ افتای ایشان دعوای حقوق خودها می کنند و بمطابق آن
با خودها مصالحه می نمایند و برحسب آن اموال و متروکات را تقسیم
کرده می گیرند * و اگر بعضی علماء متعصبین متکبرین و مردمان مفسدین
فی الدین قبول نکنند هیچ خلل و نقصان ندارد زیرا چه * بیت *
گر نه بیند بروز شپره چشم * چشمهٔ آفتاب را چه گناه *
آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین مدرسه آوردند و گروه گروه
برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بجهت تمیز میان
حق و باطل بذات خودها و یا بارسال رسل و رسائل در مدرسه
می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان صرف
بسماعت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبه خودها
می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت
سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین دلیلی قاطع
و برهانی ساطع باشد * لهذا طلبهٔ مدرسهٔ موصوفه و اهالی شهر که با این
احقر العباد و اصغر الافراد استفاده می نمودند و ساکنین اطراف
و قاطنین اکناف که با وحسن ظن می داشتند مکلف بر این امر

شد که مسایلی که درین دور واپسین مختلف بین المسلمین است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع و جدال در آن ها بیشتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تالیف نموده شود * تا سایلان از رنج و کلفت آمد و رفت نجات یابند و مفتیان مجیبان از مشقت تفهیم هریک از سائلان خلاص شوند و کاتبان از محنت فتوی نویسی سبک دوش گردند * و مخلصین فی الدین بر جادهٔ مستقیمهٔ خود ها برقرار مانند و از اضلال مضلین گمراه نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیک مفسدین در ورطهٔ شبه و تردد نیفتند * و عالمان را دلائل و براهین بلا تعب تفحص و بدون رنج و نصب تصفح بدست آید و سرمایهٔ احتجاج در وقت احتیاج و دستاویز استدلال و الزام در هنگام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدان دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و اوهام و تزویرات آنها را دور کنند * و بیچارگان از گرداب تردد و تفکر و تشتت و تحیر برآمده بکرانهٔ تسکین قرار گیرند و از تیه حیرانی و از بادیهٔ سرگردانی نجات یافته بمنزل اطمینان سکون یابند * و کسانیکه در چاه شبهات افتاده اند بر آن رساله مطلع شده بحبل المتین یقین چنگ زده از ان قعر عمیق

بیرون آمده بشاهراه سلامت رسند * و مردمانیکه
در ورطهٔ شکوکات منغمس شده اند بوسیلهٔ این صحیفه بزورق
نجات تشبث نموده ازان تهلکه خلاص شده بساحل هدایت فایز
شوند * اما این ذرهٔ بی مقدار عاجز خاکسار از انتساب درین امر
عظیم و قیام بر این کار جسیم تقاعد می کرد و بسبب وجوه شتی
اقدام نمی نمود * منجملهٔ آنها یکی آن که بسبب کمی بضاعت علوم
و نقص لیاقت و فهوم خود را اهل تصنیف نداشتم * لهذا هرقدر که
مردمان مرا درین باب ترغیب و تشویق می کردند و طوایف کوائف
عوارف معارف این اصغر را دیده تحسین تحریر و تحریر تحسین می نمودند
این کم مایه بواطن معارف طوائف لطائف خود را نگریده زیاده تر
ندامت می کشید و این شعر برحسب حال خود می دید * بیت *
طاوس را بنقش و نگاریکه هست خلق * تحسین کنند و او خجل از زشت پای خویش *
و منجملهٔ عوایق آنکه از زمان دیر باز و بهر دور از علماء مصنفین
متقدمین و فضلاء مولفین متاخرین قرنا بعد قرن اخوان الزمان
را تجربه نموده اجمالا عال خود و همعصران خود را بیان فرموده اند که
من صنف فقد استهدف یعنی کسیکه چیزی تصنیف کند پس نفس
خود را نشانهٔ طعن و هدف تشنیع مردمان سازد * پس وای صد وای

بر حال ابناء زمان که حسد و عداوت بمنزلهٔ ذاتی ایشان گردیده
است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد * ومنجملهٔ موانع آنکه
بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام حیرت
زده گشته از علما بد اعتقاد شده می گویند که ما جهال ایم هرگاه هر عالمی
رائی دیگر میزند ما بکدام کس اقتدا کنیم و چگونه دریابیم * مصراع *
که کیست بر سر باطل و کیست بر سر حق * پس درین صورت
تصنیف رساله فایدهٔ معتد بها ندارد * ومنجمله آنکه درین زمان جهالت
نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل فهوم اصلا نمانده و
رغبت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عنقا گرفته *
تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و فضلای دوران بر ان نهج گردیده
است که اگر کسی مسئلهٔ در باب عبادات یا معاملات از ایشان
می پرسد و حکم آن یاد ندارند پس بملاحظهٔ رفع عار و ننگ خود
و بخوف هتک عزت و حرمت خود و بترس ضعف اعتقاد سائل و یا
بوهم امر دیگر بلا توقف فی البدیهه هرچه در ذهن ایشان می گذرد
جواب میدهند و اصلا پروای فتور دین و عذاب روز پسین نمی کنند
نعوذ بالله من ذلك * و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده
است چنانچه در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله

صلی اللّٰه علیه وسلم مَنْ اُفتِیَ بِغَیرِ عِلمٍ کانَ اِثمُهُ عَلیٰ مَنْ اَفتاهُ یعنی
هرکه فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است
او را * و نیز در کتاب و باب مرقوم است اَلاَ اِنَّ شَرَّ الشَّرِّ شِرارُ
العُلَماءِ وَاِنَّ خَیرَ الخَیرِ خِیارُ العُلَماءِ * آگاه باشید که بدرستیکه
بدترین بدان بدان علما اند و بدرستیکه نیکوترین نیکان نیکان علما اند
زیرا که علما متبوع اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
در خلق بیشتر سرایت می کند که از مردم دیگر * و نیز در کتاب
و باب مرقوم است قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم اِنَّ اللّٰهَ لا
یَقبِضُ العِلمَ اِنتِزاعاً وَلٰکِن یَقبِضُ العِلمَ بِقَبضِ العُلَماءِ حَتّیٰ اِذا لَم
یَبقَ عالِماً اِتَّخَذَ النّاسُ رُؤُساً جُهّالاً فَسُئِلُوا فَاَفتَوا بِغَیرِ عِلمٍ فَضَلُّوا وَ
اَضَلُّوا یعنی بدرستیکه خدای تعالی نمی گیرد و باز نمی ستاند علم را که
باشد آنرا از بندگان و لیکن باز می گیرد علم را بمیرانیدن علما تا آنکه
چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاهلان را
سرداران قوم پس پرسیده می شوند و استفتا نموده می شوند پس فتوی
می دهند بی علم و دانش پس خود هم گمراه می شوند و هم دیگر را گمراه
می کنند * و من جمله عذرها آنکه درین جزو زمان حسد و حقد که اقبح
صفات و اردء سمات است در میان مسلمانان عموما شائع و ذائع

است دفیما بین علما و شرفا خصوصا جاری و ساری است که یکی دیگری را بنظر کینه می نگرد و پیوسته درصدد عیب او می گردد و عیب جوئی و سقط گوئی شعار و دثار خود ساخته و بدگمانی و غیبت گوئی پرداخته اند چنانچه بعضی بزرگان تجربه کرده فرموده اند * بیت * ز ابنای دوران الحذر زینهار نبینی جز ضرر * می رفتمی جائی اگرمی بود دنیائی دیگر * تا آنکه اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند و همه کس در افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیب بجان می کوشند و نقل مجلس می کنند چنانچه گفته اند * بیت * صد نقش درست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت خطای همه را چشم بر آن است * شعر * وعین الرضا عن کل عیب کلیلة * ولکن عین السخط تبدی المساویا * و ابناء زمان آن قدر حسد و بغض که با این مقر بعجز و قصور و معترف بنقص و فتور داشته اند و می دارند با کسی کم تر داشته باشند * و هم چنین این احقر اصغر آن مقدار که حسد اهل زمان تجربه نموده است و می نماید دیگر کسی آن قدر نه آزموده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نعمت بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسود تر گردد * بیت * زبد دروئی ارباب روزگار مپرس *

گذشته ایم درین کوچه از غبار مپرس * و فصال تعریفی و منعم تحقیقی درباره این نیازمند نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان از اقسام مختلفه و انواع متنوعه مبذول داشته و می دارد بانکه نعمای دو جهان و آلای آشکار او نهان سال بسال و ماه بماه و روز بروز و ساعت بساعت در ترقی و زیادات و در تزاید و رفع درجات گماشته و می گمارد که شمار آن از حیطه تقریر و بیان بیرون و از احاطه تحریر و تبیان افزون است * اما در تحادنغرض بیان اسباب حسد حاسدان و بقصد آنکه نمایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم تعالی شانه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب مشکوة در جلد ثالث در کتاب اللباس مرقوم است بر این معنی دال است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده * و در شرح شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله تعالی در شرح این حدیث مسطور است بدرستیکه خدای تعالی دوست می دارد که به بیند اثر نعمت انعام خود را بر بنده خود * یعنی چون عطا کند حضرت حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده به تحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن بی مبالغه در اسراف در آن بقصد اظهار نعمت و شکر گذاری آن نامردم

دانند و محتاجان بوی روی آرند بقصد تکبر و ازینجا معلوم می شود که پوشیدن نعمت وکتمان آن روا نیست وگویا موجب کفران نعمت است وهم چنین هر نعمتی که وی تعالی مر بنده خود داده مثل علم و فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در مصداق مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ داخل شود انتهی من الشرح المرقوم و هم به نیست آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است واخفای آن نوعی از کفر چنانچه در مشکوة در جلد ثالث در باب متممات کتاب البیوع مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فَاِنَّ مَنْ اَثْنٰى فَقَدْ شَكَرَ وَمَنْ كَتَمَ فَقَدْ كَفَرَ یعنی کسی که ثنا کند منعم خود را وظاهر سازد عطای او را پس به تحقیق شکر کرد او را زیرا چه مدح واظهار نعمت از افراد شکر است وکسی که بپوشد احسان وانعام کسی را پس بتحقیق کفران نعمت او کرد هکذا فی الشرح المرقوم

بطور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که برا ین احوج العبید الی افضال الله الوحید جاری و ساری داشته اجمالا ذکر کرده می شود و آن این است که فضال ازلی و منعم ابدی این ناز مند را در سن هفده سالگی در سلک طلبۀ مدرسۀ کلکته انتظام فرمود و بعد پس دو سال در امتحان علوم متداوله بر جمیع طلبه

مدرسه سبقت داده انعام درجهٔ علیا با اضافهٔ مشاهرهٔ طبقهٔ اولی عطا
فرموده است * واین اول بواعث حسد حاسدان و حقد کینه وران
بوده * پستر او تعالی بفضل خود بعد سه سال بسن بست سالگی بکار
تدریس بعهدهٔ معاونت مدرسهٔ موصوفه ممتاز و سرفراز گردانید *
و این اعظم اسباب حسد اقران و امثال و حقد همدرس و همسال بوده
است * الا من عصمه الله تعالی من هذه الذمیمة * فنجا من الغیبة
والنمیمة * وقلیل ما هم * بعد ازان او جل شانه برحمت خود بعد سه سال
بعهدهٔ مدرسی چهارم و همچنین تدریجاً و تعریجاً تا بدرجهٔ مدرسی اول بعمر
سی و چهار سال به مشاهرهٔ دو صد و پنجاه و دو پیه دستانید و بعد سه سال
با ضافهٔ ماهیانه بسه صد روپیه سرافراز گردانید * و علی هذا القیاس
در مادهٔ کثرت پسران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم
مختلفه و غیر آنها مستغنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
بلکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و رجای واثق از کرم
و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعمل خود شرمنده
را از فضل و رحم خود در دنیا هر قسم از نعمتهای نامعدود خود ممتاز
فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارد تا آنکه در آخرت
نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده با فضال نامحدود خود سرفراز گرداند

و چنانچه او را در دنیا باسم محمد وجیه موسوم و مشهور گردانید الٰہی عقبی نیز بفضل و کرم خود به مسمی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید *
بتوسل رسولنا و رسول الثقلین وسیلتنا فی الدارین وشفیعنا فی الکونین علیه افضل الصلوات واکمل التحیات واجمل التسلیمات
وعلی آله الطاهرین واصحابه الراشدین اجمعین الی یوم الدین
خلاصه آنکه بجهت این همه تعذرات بتالیف رسالہ اقدام نمی نمودم اما
هرگاه دیدم که کسی از علما در باب بتابع احکام اهتمام نمی کند و برای
دفع فساد دین و رفع جدال بین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر
متوکلا علی الله المنان ومستعینا بالله المستعان * ومتمثلا لامر
الله الرحمان که ارشاد فرموده است اَنْفِقُوْا مِمَّا رَزَقْنٰكُمْ یعنے ای
کسانیکه ایمان آورده اید خرچ کنید برای خدا از چیزهائیکه رزق داده
ام شمارا * و این شامل است همه مرزوقات را از مال و اسباب
و علم و هنر وغیره * ومتبعا لامر سید نا رسولنا شفیعنا ومنتهیا عن نهیه
وتهدیده علیه افضل الصلوات واکمل التحیات که در مشکوة در
کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مَنْ
سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ عَلِمَهُ ثُمَّ كَتَمَهُ اُلْجِمَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ بِلِجَامٍ مِّنْ نَّارٍ یعنے
کسی که پرسیده شد از علمی که می داند آنرا پس تر پوشید او آن

علم را الگام کرده می شود در دهان او از آتش دوزخ اگر عالمی
باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما نباشد
که بیان کند آنرا و مانع صحیح از ان نباشد و از جهت بخل و یا عدم اعتنا
بعلم دین بود انتهی من الشرح المرقوم * وطامعا لوعده تعالی چنانچه
در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اِذَا مَاتَ الْاِنْسَانُ اِنْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ اِلَّا مِنْ ثَلٰثَةٍ صَدَقَةٍ
جَارِيَةٍ اَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهٖ اَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُوْلَهٗ * و در شرح مرقوم مسطور
است که چون می میرد آدمی برید می شود ازو یعنی ثواب او از همه عملهای که
می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و جز آن مگر از سه عمل * یکی صدقه
روان که بعد ازوی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سبیلهای نهر
از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن * دوم علمی که نفع گرفته می شود
بآن به تعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و استنساخ نیز * سیوم فرزند
نیک که دعا کند او را بعد از موت او انتهی من الشرح *
در عین وقت تفرق بال و تشتت حال و عالت کلال و صفت
ملال و کثرت علایق و وفور عوائق و هجوم خلایق کمر
همت بمیان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان
مردمان اختلاف تمام داشت در کتب متداوله معتمده

نظر کردم و امعان نمودم پس بفضل او تعالی انچه قول صحیح وحق صریح یافتم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن و حدیث واجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفح خود دریافتم و بر آوردم ثبت نمودم * و جوابهای شبهات و دفعهای شکوکات انچه از فیضان او تعالی در ذهن قاصر و عقل فاتر خود درک نمودم بصورت سوال وجواب تحریر نمودم * و منجمله آن مسائل مسئلهٔ نذر لغیر الله است که او لا مولانا عبد العزیز رحمه الله تعالی آنرا مشهور کردند پستر جناب حضرت سید احمد شهید قدس سره آنرا رواج دادند * بعده علمائیکه بآن هر دو جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلائیکه اتباعن جلی بنذور اولیا عادی بودند و آنرا وسیلهٔ تقضای حاجات خودها می پنداشتند انکار کردند بلکه دلائل جواز آن برحسب زعم خودها پیش آوردند * لهذا در میان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار دران واقع شده خصوصا مسئلهٔ نذر جانور بنام غیر خدای تعالی که اکثر عوام و بعضی خواص نیز دران گرفتار اند * و باعث منازعات و موجب مخاصمات دران چند چیز است * اول آنکه از قدیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول و مروج است که در مادهٔ شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

را بنام بزرگان نذر می کنند و آنرا وسیلهٔ انجاح مرام خود می پندارند علی الخصوص پیرزادگان که بنام پیران خود جانوران را خود نذر می کنند و بمریدان خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان مذکور شد * دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمهٔ ما اهل به لغیر الله استدلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر متداولهٔ معتمده مثل بیضاوی و حسینی وغیره قید عند الذبح آورده ازین سبب اکثر ناقصین گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حالانکه احدی از مسلمانان نام غیر خدای تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله گفته ذبح می کند * تا آنکه شاه احمد عرف ملا جیون در ورطهٔ این شبهه افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانوریکه بنام اولیا نذر می کنند حلال است * و رفع شبهه مرقومه در آخر این رساله بفضله تعالی باحسن وجوه مذکور خواهد شد * سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین برین وجه جاری است که اولی بنام بزرگی نذر می کنند اما وقت ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدای تعالی بر زبان می رانند پس اکثر قاصرین بملاحظهٔ تسمیه عند الذبح حل آن منذور را زعم می کنند * لهذا مسئله مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتاوی تحقیق کردم پس انچه او تعالی از فضل و کرم خود قول ظاهر و
روشن وحق و باهر و مبرهن در نظر این نیازمند الهی وا نموده بر نگاشتم
و دلائل آن از ادلهٔ اربعهٔ شرعیه انچه در قلب این منیب فیضان
نموده ترقیم کردم * و شبهاتی که مردمان را خطور می کند نقل کرده جواب
آن هرچه او تعالی درصدر این راجی الفقا فرموده ثبت نمودم * و بعضی
دلائل که بمقامات متعدده مناسبت داشت برای تسهیل طالبان
آن دلیل را برحسب اقتضای مقام تکراراً ذکر نمودم و حواله بر سابق و
لاحق کمتر کردم * و این رساله را **دفع الشرور عن مسائل النذور**
نام نهادم * تا برای طالبان تذکره و تبصره باشد و برای غافلان
تهدید و تنذیر بود * و برای اهل معرفت و فضیلت دستاویز محکم
و سند مستحکم بدست آید * و برای منکران و سرکشان حجت قاطع
و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دینی الهی هدیه و به جهت
عزیزان حال و آینده اولی ذخیره گردد * و برای دعای خیر در حق
این نیازمند از مستفیدان این رساله اعلی ذریعه بود * و به جهت
نجات و مغفرت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی
وسیله شود * و حاشا و کلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا
اعتبار عادت آبای و پیران خود و یا ملاحظهٔ مخالفت با مخالفان

خود یا لحاظ آرایش سخن خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود هرگز نکردم * و نیز چنانچه عادات اکثر ابنای زمان است که در واقعات و حوادثات اولا حکمی بر حسب خواهش و بر طبق غرض خود اختراع می نمایند بعده در کتب شرعیه تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود ایشان صراحة یا کنایة بر آید و هر وجهی که ممکن باشد از روی تاویل یا از راه احتمال و یا قول ضعیف و یا روایت شاذه دلیلی بدست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند و عوام را در دام مکر و فریب خود می اندازند نعوذ بالله منها که این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان طغیان و رسوم اهالی بطلان است بلکه خود را خالی الذهن گردانیده حکم حادثهٔ مرقومه را در کتب شرعیه تفحص کردم پس آنچه از فضل او تعالی قول صحیح و حق صریح دریافتم درین رساله درج نمودم وکفی بالله شهیدا ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظیم * وما توفیقی الا بالله العلیم * وهو حسبي ونعم الوکیل * ونعم المولی ونعم النصیر ونعم الکفیل * وها انا اشرع فی المرام * مستعینا بالله العلام * ومتوکلا علی ذي الجلال والاکرام * ومتوسلا بالنبي خیر الانام * علیه وعلی آله الصلوة والسلام * بدانکه جانوری که از قسم چارپایه باشد مانند

بز و گوسپند و گاو و مانند آن و یا از جنس پرنده بود چنانچه ماکیان و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدای تعالی مقرر ساختن و بنام آن غیر نامزد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان داشتم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواه روح طیب باشد مانند انبیا و اولیا و یا روح خبیث بود مانند شیخ سدّو و کالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها به نیت تعظیم آن غیر و یا بملاحظهٔ تقرب باو و یا بامید خوشنودی او و یا بقصد چاپلوسی و خوشامد او و یا بلحاظ دفع رنجش او و یا بارادهٔ دفع شرّ او و یا بغرض دفع آفت و بلا از مکانیکه دران وهم آن باشد و امثال آنها * بعده آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگرچه وقت ذبح نام مبارک خدای تعالی برزبان رانند * و یا آنرا اسر دادن و واگذاشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بتی سر می دهند و هیچ وجه انتفاع ازان جائز نمی دارند * و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم داشته و جمیع وجوه ایذا و تکلیف ازو برداشته پرورش نمودن تا آنکه بمیرد * و یا بلا تعیین جانوری اولاً نذر بنام غیر خدا نمودن که در زبان هندی آنرا منت کردن می گویند چنانچه گفتن که اگر فلان حاجت من بر آید پس گوسپندی را بنام فلان بزرگ

خواهم داد بعده جانوری را بر حسب نذر سابق بقصد ادای آن
خرید نماید و مقصود ازین نذر آن دارد که در صورت نذر کردن
جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود شده حاجت
او را روا خواهد کرد * ویا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت
معانقه خریدن و بعد ازان یکی ازین طریق سه گانه مذکوره بجا آوردن
یعنے ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن * داین همه که
مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدای تعالی
به نیت مرقومه بود * و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری
را بنام غیر خدای تعالی نام زد نه کنند بلکه جانوری را ذبح نمایند برای
غیر خدا یکی از نیتهای مرقومه * ویا نزدیک قبر بزرگی ویا نزد آستانهٔ
کسی ویا نزد قبری بلا میت که بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام بارهٔ
حضرت امام حسین رض وغیره یا نزد موضعی که بزرگی دران جا
اقامت داشته یا چله کشیده باشد یا در موضع دیگر که بوجه من الوجوه
شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر * و در جمیع
صورتهای مرقومه نیتی از نیتهای مذکوره در وقت ذبح متحقق
شده باشد اگرچه از زبان نام بزرگ او تعالی بخوانند *
ویا بوقت رسیدن احدی از سفر ویا هنگام روانه شدن کسی

بہ سفر ویا بوقت عروس آوردن بخانہ و مانند آنہا بہ نیت دفع آفت و بلا از آنہا و بقصد دفع شر جن و دیو از آنہا * خلاصہ این ہمہ آن است کہ جانوری را برای خدا تعالی نام زدہ کردن و برای او تعالی ذبح نہ کردن بلکہ برای غیر خدا تعالی مقرر کردن و یا برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکہ از نام زد کردن جانوری برای غیر خدا تعالی مقصود آن باشد کہ جان آن جانور را بنام آن غیر معین کردن و برای او دادن و ہم چنین از ذبح کردن جانوری برای غیر خدای تعالی مقصود آن باشد کہ کشتن او و خون ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود نباشد لذات نباشد بلکہ بہ تبعیت ذبح بود پس این ہمہ صورتہا حرام شدید و آن جانور نیز حرام مانند مردہ است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال مجتہدین ثابت است * اما دلیل از قرآن شریف این است در سورۂ بقرہ اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ الۡمَيۡتَةَ وَالدَّمَ وَلَحۡمَ الۡخِنۡزِيۡرِ وَمَاۤ اُهِلَّ بِهٖ لِغَيۡرِ اللّٰهِ جز این نیست کہ حرام گردانید خدا تعالی بر شما مردہ و خون و گوشت خنزیر و چیزیکہ آواز برداشتہ شود برای غیر خدا بدان چیز یعنی بہ نیت تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او ہر جانوری آواز دادہ شود کہ این جانور برای فلان کس است خواہ وقت ذبح و خواہ

قبل آن بشرط بقای نیت سابقه تا وقت ذبح * وعلت حرمت
آن تقرب وتعظیم غیر خدا است بجان آن جانور چنانچه آینده مفصلا
مذکور خواهد شد * ووجه تمسک باین آیت آنست که اهلال در اصل
لغت بمعنی بلند کردن آواز است بعد از ان در مطلق آواز استعمال
یافت بلند باشد یا پست کما فی القاموس اهل الرجل صاح
واستهل الصبي رفع صوته بالبكاء كاهل وكذا كل متكلم رفع صوته
او خفض * وفي الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبية واهل
بالتسمية على الذبيحة وقوله تعالى وما اهل به لغير الله اى نودي
عليه بغير اسم الله واصله رفع الصوت * وفي الصحاح كذلك
بعين هذه العبارة وفي شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته
عند النظر الى الهلال وغيره وقوله تعالى وما اهل به لغير الله اي
ذكر عليه اسم غير الله * وفي تاج المصادر الاهلال آواز برداشتن
وما اهل به لغير الله اي نودي عليه بغير اسم الله وفي كنز اللغات
اهلال آواز برداشتن ونام چیزی برداشتن * اما مفسرین
در تفسیر قوله تعالی وما اهل به لغیر الله اختلاف کرده اند بعضی
معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی
ما ذکر علیه اسم غیر الله وبعضی معنی مجازی اراده نموده گفته اند یعنی

ما ذبح لغیر الله چنانچه امام محی السنه بغوی در معالم التنزیل

هردو قول را نقل کرده حیث قال وما اهل به لغیر الله ای ذبح

للاصنام والطواغیت واصل الاهلال رفع الصوت وکانوا اذا ذبحوا

لآلهتهم یرفعون بذکرها فجرى ذلك من امرهم حتي قيل لکل ذابح

وان لم يجهر بالتسمية مهل وقال الربيع وغيره ما ذکر عليه اسم

غير الله * وفي التفسير الكبير لمولانا فخر الدين الرازي وما اهل

به لغير الله قال الاصمعي اصله رفع الصوت فكل رافع صوته

مهل ثم قيل للمحرم مهل لرفعه الصوت بالتلبية * والذابح مهل

لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذبح ويرفعون اصواتهم

بذكرها فمعني قوله تعالى وما اهل به لغير الله ماذبح للاصنام وهو

قول مجاهد وضحاك * وقال ربيع ابن انس وربيع ابن زيد يعني

ما ذكر عليه غير اسم الله وهذا القول اولى لانه اشد مطابقة

للفظ قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب

الى غير الله صار مرتدا وذبيحته ذبيحة مرتد انتهى بلفظه * وفي تفسير

الحاكم قوله تعالى وما اهل به لغير الله قيل ذكر عليه غير اسم الله هذا عن

الربيع وابن زيد وجماعة وقيل ماذبح لغير الله هذا عن قتادة ومجاهد

الى قوله ولا شبهة ان المراد ما يظهر من اسم غير الله على الذبيحة

وانه يحرم واختلفوا فيمن ذبح لغير الله بالقلب ولا يظهر ذلك
فمنهم من يحرم وهو الاولى * وفي تفسير الكشاف اهل به لغير الله اي رفع
به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى انتهى *
وفي تفسير الحداد في سورة المائدة وما اهل لغير الله به اي وحرم
عليكم ما ذكر عليه عند الذبح اسم غير الله وذلك انهم كانوا يذبحون
لاصنامهم يتقربون بذبحها اليها فحرم الله كل ذبيحة يتقرب بذبحها
الى غير الله تعالى عند الذبح و هرگاه از كتب لغت و تفاسير ظاهر و باهر
شد كه معنى حقيقى اهلال مطلق آواز برداشتن است پس در تفسير
قول او تعالى و ما اهل لغير الله معنى حقيقى آن يعنے ما ذكر عليه اسم غير الله يعنے
آنچه نام غير خدا بر و ذكر كرده شود راجح خواهد شد بچند وجوه * وجه اول آنكه
در جميع كتب معانى و بيان و اصول فقه مصرح است كه اصل در كلام
حقيقت است يعنے تا وقتى كه حمل بر معنى حقيقى لفظى ممكن و متصور
باشد هرگز معنى مجازى آن اختيار نه كرده خواهد شد و پر ظاهر است
كه در آية كريمه اخذ معنى حقيقى بهيچ وجه متعذر نيست * وجه دوم
آنكه براى ترجيح معنى مجازى قرينه ضرور است و درينجا هيچ
قرينه بر رجحان معنى ذبح نيست * وجه سيوم آنكه اكثر علماء معتمدين
از اهل لغت او لا معنى حقيقى اهلال ذكر كرده تفسير آية مرقومه

بدین گونه نموده اند که ما نودي علیه اسم غیرالله چنانچه از صحاح وصراح وشمس العلوم وتاج المصادر نقل کرده ام • پس صاف ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه وهم استعمالات الفاظ قرآنیه اند آیه واُهل به در معنی حقیقی خودش مستعمل است یعنی چیزیکه نام غیرخدا بروذکر کرده شود مراد است • وجه چهارم آنکه مفسرین محققین هردو قول را نقل کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا فخرالدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند وهذا القول اولی لانه اشد مطابقة للفظ • ترجمهٔ این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیرالله مناسب تراست زیراچه این معنی با لفظ اهل بکمال موافقت می دارد چرا که اگر بمعنی ماذبح می بود پس همین قدر کفایت می کرد که ما اهل لغیرالله وبه لفظ به حاجت نداشت بلکه زائد می شد ونیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته ولا شبهة ان المراد ما یظهر من اسم غیرالله • وزمخشري در تفسیر کشاف آورده ما اهل به لغیرالله

ای رفع الصوت للصنم وذلك قول الجاهلية باسم اللات والعزی •

ونیز خاتم المحققین آخر المدققین زبدة المعتقدین عمدة المتاخرین مولانا شاه عبدالعزیز مرحوم ومغفور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیهٔ

کریمه فرموده اند آن جانور که آواز برداشته شد و شهرت داده شد در حق آن جانور که لغیر الله یعنے برای غیر خدا است * و نیز از تعایل صاحب هدایه صاف ظاهر است که از اهلال معنی آواز برداشتن اراده داشته حیث قال بان یقول باسم الله واسم فلان فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله * و نیز از تعایل قاضیخان که در فتاوای خود آورده مفهوم می شود حیث ذکروذ بیحة المجوسی والنصارےٰ حلال الاان یسمع من نصرانی انه سمی علیه المسیح لانه اهل به لغیر الله * و درین مقام اگر در خاطر احدی خلجان کند که از تعایل کتب فقه چنانچه منقول شد و نیز از کتب تفاسیر معتداو مانند بیضاوی وحسینی و حدادی که قید عند الذبح مرقوم است متبادر می شود که ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت ذبح باشد والانه پس باید که سراسیمگی نه کند که آینده بفضله تعالی دفع این شبه بتوضیح تام و تنقیح تمام خواهد آمد * و اگر کسی گوید که لفظ اهلال اگرچه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است اما در معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور شد که حتی قیل لکل ذابح مهل وان لم یجهر بالتسمیة و نیز در تفسیر جلالین معنی ذبح اختیار نموده است و هم قاعده اصولیه است که

هرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد پس معنی مجازی اولی است * جوابش بدو وجه است اول آنکه معروف و مشهور شدن لفظ اهلال در معنی ذبح یعنی زیاده مستعمل شدن لفظ اهلال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و یا لغت و یا استعمال اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر ظاهر می شود که لفظ اهلال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتی استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بران دال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن مستفاد را ست زیراچه لفظ قیل بر این معنی مشعر است * و اختیار کردن مصنف جلالین و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد زیراچه در بسیار کتب تفاسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم و غیره مذکور شد * و نیز در بیضاوی و حسینی و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * مصراع حفظت شیئا و غابت منک اشیاء * جواب دوم آنکه بعد فرض شهرت و تعارف لفظ اهلال در معنی ذبح پس باید دانست که قاعدهٔ اصولیه برین نهج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل باشد و در معنی مجازی متعارف یعنی لفظی که در معنی حقیقی

خود مهجور نباشد اما مستعمل کم باشد و بہ نسبت معنی حقیقی در معنی مجازی زیادہ مستعمل بود و متعارف و مشہور و دران باشد پس درین صورت نزد امام اعظم رح معنی حقیقی اولی است و نزد صاحبین معنی مجازی اولی چنانچہ در توضیح مرقوم است اذا کانت الحقیقة مستعملة والمجاز متعارفا فعنده الحقیقة رح المعنی الحقیقی اولی وعندهما المجاز اولی و ماخوذ و معمول قول امام است چنانچہ در تلویح تلمیح بآن نمودہ است ان الحقیقة اذا کانت مهجورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم یصر المجاز متعارفا فالعمل بالحقیقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة بالحقیقة لان الاصل لا یترک الا بالضرورة وعندهما العبرة بالمجاز لان المرجوح فی مقابلة الراجح ساقط بمنزلة المهجورة فیترک ضرورة * وجوابه ان غلبة استعمال المجاز لا یجعل الحقیقة مرجوحة لان العلة لا تترجح بالزیادة من جنسها فیکون الاستعمال فی حد التعارض انتهی من التلویح * و بسیار مسائل فقہیہ مبنی بر قاعدہ امام است چنانچہ کتب فقہیہ مملو ازان است * وجہ چہارم آنکہ لفظ ما اهل به لغیر الله در چہار مقام از قرآن مجید واقع است اول در جزو دوم در رکوع پنجم از سورہ بقرہ انما حرم علیکم

الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللهِ یعنے جز این
نیست که حرام کرد خدای تعالی بر شما مردار را و خون روان را
و گوشت خوک را و حرام کرد آنچه آواز بر داشته شود باو برای
تعظیم غیر خدا * دوم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سورهٔ انعام
قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ
مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ
یعنے بگو ای پیغمبر که نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است بسوی
من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را اگر آنکه باشد
آن چیز مردار یا خون روان یا گوشت خوک پس بدرستیکه
او پلید است یا باشد فسق و آن جانوری است که آواز برداشته
شده است برای تعظیم غیر خدا بآن جانور * سیوم در جزو
چهاردهم در رکوع بست و یکم در سورهٔ نحل إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ
الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ و جز این نیست
که خدای تعالی حرام کرده بر شما مردار را و خون روان را و
گوشت خوک را و آنچه آواز برآورده شد از برای تعظیم غیر خدای
تعالی بآن چیز * چهارم در جزو ششم در رکوع پنجم در سورهٔ مائده
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ

وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ حرام کرده شده است بر شما مردار وخون روان وگوشت خوک وانچه آواز بر آورده شود برای غیر خدای تعالی بآن چیز و دیگر حرام کرده شده است بر شما انچه بفشردن گلو مرده باشد و انچه بچوب وسنگ زده شده مرده باشد وانچه از بلندی افتاده بمیرد و انچه از جانوری دیگر بشاخ زده شده مرده باشد وانچه درنده ها در اخورده مرده باشد وچیزی ازو باقی مانده * مگر آنچه دریابید شما ازینها ذبح او را درحالیکه درو چیزی حیات باشد * و دیگر حرام کرده شده است آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منسوب بود بر حوالی بیت الله که اهل جاهلیت تعظیم آن می کردند وگفته اند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنے حرام کرده شده است انچه برای بت بکشند هکذا فی الحسینی * فی القاموس نصب بضمتین کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت حول البیت تنصب فیهل علیها ویذبح لغیر الله * وفی الصراح نصب بت وآنچه برپای کنند بجهت پرستش * وفی البیضاوی النصب واحد الانصاب وهی احجار کانت حول البیت یذبحون علیها

ويعلون ذلك قربة وقيل هي الاصنام وعلى بمعنى اللام # وفي التفسير الكبير ما ذبح على النصب فيه وجهان احدهما ماذبح على اعتقاد تعظيم النصب و الثاني ماذبح للنصب و اللام و على يتعاقبان پس از کتب لغات و تفاسیر ظاهر شد که حاصل معنی ما ذبح على النصب چیزیکه بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس درین صورت اگر مراد از ما اهل به لغیر الله هم ماذبح لغیر الله باشد مضمون هردو کلام واحد خواهد شد # و اگرچه در ظاهر لفظ غیر عام است و لفظ نصب خاص اما بلحاظ غرض و اصل مقصود هردو مساوی است پس دریک جا تکرار بی فائده و تطویل لاطائل لازم می آید و این خلاف بلاغت است کما هو مصرح فی کتب البیان و دیگر آنکه بر آن تقدیر اتحاد معطوف علیه و معطوف لازم می آید و حال آنکه عطف مقتضی مغایرت است کما هو مذکور فی کتب اللغة والنحو والاصول # پس معلوم شد که ما اهل به لغیر الله در معنی ماذبح لغیر الله مستعمل نیست پس بالضرورة ثابت شد که به معنی ماذودی علیه اسم غیر الله است و انکار آن یا از جهالت است و یا از غوایت نعوذ بالله منهما # اکنون حقیقت حال هردو آیت را باید دانست که فرق درمیان هردو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیرا چه حاصل
لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیرخدا معین نموده
شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را سیر کنند
و واگذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است از انیکه
وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف
او تعالی زیرا چه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل مطلق
و حاصل لفظ ثانی آنکه جانوریکه برای تعظیم غیرخدا ذبح کرده
شود حرام است برابر است که نام آن غیر خواه قبل ذبح خواه
وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلا بر زبان
آورده نه شود بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود
زیرا چه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق * و ماده اجتماع صورتین
مرقومتین آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم
او معین و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند *
و ماده افتراق باین وجه که اول یافته شود بدون ثانی آنست
که جانوری را بنام غیرخدا بملاحظهٔ تعظیم او مخصوص کرده واگذارند
اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه هنودان گاوان را
بنام بتان وغیر آنها نام زد کرده سر می کنند و امی گذارند و تصرف

دران بوجه من الوجوه جایز نمی دارند پس آیت اولی خاص است
درحق نذر کردن برای غیر خدا و عام است درحق ذبح * و ماده
افتراق دیگر باین وجه که صورت ثانیه یافته شود بدون اولی
آنست که جانوری را به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن
غیر بر آن جانور بر زبان اصلا نآرند * پس این آیت خاص
است درحق ذبح جانوری و عام است درحق نذر کردن
پس از کتب لغت معتمده و تفاسیر معتبره صاف ظاهر شد
که جانوری که برو نام غیر خدا ذکر کرده شود و بنام او نامزد
نموده آید بعده به نیت تقرب به سوی او یا بنظر تعظیم یا بلحاظ
خوشنودی یا بامید جلب نفع یا بتوقع دفع ضرر از ان غیر
ذبح کرده شود حرام است * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که
باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولیی یا خبیثی یا جنی یا بتی
یا غیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیراچه
این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات
هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است * اما
این قدر دانستنی است که تعظیم انبیاء و رسل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما
تعظیمیکه از قبیل عبادت است پس برای غیر خدا هر که باشد حرام
مطلق بلکه کفر است * لهذا فرق در میان تعظیم و عبادت
دانستن ضرور است تا یکی بدیگری خلط نه گردد و آن این است که
تعظیم عبارت از قول یا فعل که دلالت بر بزرگ داشتن کسی کند
وعبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است
مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی و نذر کردن
برای او سبحانه و هم چنین ذبح کردن برای تعظیم او عزوجل عبادت
است چنانچه در تضحیه و عقیقه و امثال آنها * پس بدانکه
نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت
مردمان این زمان بر سه نوع جاری و معتاد است اول آنکه
جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و باو شهرت داده سر کنند و
بوجهی استعمال آن و به نهجی انتفاع از ان روا ندارند چنانچه هندوان
گاو نر را بنام بتان و غیر آنها سر می دهند * دوم آنکه وقت ذبح نام
غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبل ذبح نام
آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت در میان کافران
و مشرکان شائع و ذائع است * سوم آنکه اولا بنام غیر خدا

به یکی از نیت های مرقومه منسوب و معین کنند اما وقت ذبح
برحسب عادت خود ها نام خدای تعالی بر زبان رانند اما در دل
شرک منزل ایشان نیت سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
و مستمر و متمکن باشد * و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
که خلط در میان طریقه کفار و مسلمین کرده اند * و این هر سه قسم
حرام است زیراچه آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
سه گانه مرقوم را و مطلق است از هریک از انها و مخصوص و مقید
بصورتی نیست * و عمل بعموم نصوص و اطلاق دلائل ما دامیکه دلیل
تخصیص و تقیید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول
فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه
و حکم العام ان یشتمل جمیع ما یتناوله قطعا * یعنی حکم لفظ مطلق
آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل
می شود تمامی چیزهائیکه داخل است در و * پس تر دانستنی است
که صورت ثالثه که درمیان عوام مسلمانان مروج است
در آیه کریمه ما اهل به لغیر الله داخل است بجزاء است
که معنی آن ما نودي علیه اسم غیر الله کرده شود یا ذبح لغیر الله
گفته شود کما لا یخفی * بلکه در آیه ثانیه اعني ما ذبح علی النصب

نیز داخل است خواه از عبارة النص گفته شود یا از دلالة النص اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان هر دو آیت ظاهر شد* ستر بدانکه در صورت ثانیه یعنے اگر در وقت ذبح نام غیر خدا بر ذبیحه ذکر کرده شود حرمت آن متقرر خواهد گشت و مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت ازان و ثبوت حل دران مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به چیزی دیگر متبدل گردد مثل آنکه در نمکستان افتاده نمک شود پس البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد* و در صورت ثالثه یعنے اگر پیش از ذبح نام غیر خدا بتقرب او بر جانوری ذکر کرده شود آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین طور که مالکش از اراده سابقه بر گردد و نیت ماضیه را از دل خودش دور کند و به نام خدای تعالی به نیت تقرب او سبحانه ذبح کند تا البته حلال خواهد شد* و خلاصه این مقام آنکه جانوری که بنام پیغمبری یا بزرگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبیثی یا جنی و یا بتی به یکی از نیتهای مرقومه متعین کنند و آواز بر آورند که این جانور را بنام فلان مقرر کردم یا برای اوست بعد ازان بهمان نیت ذبح کند پس گوشت آن جانور حرام است اگرچه در ظاهر نام

او تعالی بر زبان راند * زیرا چه درین صورت آن جانور منسوب
بآن غیر گشت و منذور برای او گردید و خبث و حرمت در وی پیدا
شد پس مجرد ذکر نام خدا در حل این ذبیحه فائده ندارد
چنانچه دلائل آن از کتب متعدده خواهد آمد * آری ذکر نام
خدا بر ان جانور وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قول سابق
و نیت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب غیر خدا و تعظیم و خوشنودی
آن از دل دور کند و بعد از ان آنرا برای خدا نذر دیا برای ضیافت
و دعوت دیا برای اکل خود مقرر کند دیا آنرا بدیگری تملیک نماید و امثال
آنها تا که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت *
پس حال این جانور منذور مثل شراب است که در وقتی که شیرهٔ
انگور بود و اسکار او را عارض نه شده بود حلال بود و هرگاه که
اسکار او را لاحق شد حرام گشت پستر وقتی که او را سرکه ساختند
باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید * همچنین آن جانور بذات
خود حلال بود و هرگاه نذر بنام غیر خدا او را عارض شد حرام گشت
و چون این نیت قبل از ذبح او دور شد باز حلال گردید * اگر
کسی گوید که جانوریکه برای غیر خدا نام زد کرده شود اگر حرام گردد
پس لازم می آید که جانوری که باراده ضیافت احدی و یا بقصد تملیک

برای کسی و امثال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند
نیز حرام گردد * جوابش آنست که صرف معین کردن جانوری را
برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از مجرد ذکر کردن
آنکه این جانور برای فلان است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب
و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است
چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای مهمان و یا برای دیگری
یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه وقتیکه
جانوری را برای کسی ذبح کنند و صرف اراقت خون او یعنی
گرفتن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب
باشد بیشک حرام است * و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین
کنند و صرف جان آن جانور منظور نظر باشد و تعظیم آنکس و تقریب او
بجان آن جانور مرکوز خاطر بود پس البته حرام می شود * و این معنی
از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصاص موضوع
است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبح
علی النصب است مستنبط است * پس معلوم شد که اگر جانوری را
برای ضیافت کسی یا بقصد تملیک او و امثال آن بنام کسی نام
کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت اعدی

یا بجهت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد
و این چنین نباید فهمید که آن جانور بمجرد ذکر نام غیر خدا برد
مثل سگ و خوک حرام می شود و حل آن بهیچ وجه متصور نیست
نعوذ بالله من هذه الاوهام فانها انما تنشأ من سوء الافهام
بلکه وقتیکه نام غیر خدا به نیت مذکوره مذکور شود البته آن جانور حرام
می گردد بشرطیکه این اراده و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود
باشد * چنانچه تفصیل آن بفضله تعالی خواهد آمد * اما درصورتیکه بنام
خدای تعالی شهرت دهند و باسم مبارکش نامزد کنند و از ان
رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که الله تعالی از فضل
خود ثوابیکه از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح
فلان برساند پس بلا شبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت
درست است چنانچه دلائل آن بفضله تعالی مفصلا خواهد آمد *
و حاصل آنهمه آنکه اگر جانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده
که از ذبح آن جانور خون ریزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند
و گوشت آن بالذات قصد نکنند بلکه به تبعیت ذبح باشد و هم چنین از
ملاحظه آن شخص بجز ارتعظیم و تقریب او چیزی دیگر مثل خورانیدن گوشت
آن به شخص مذکور یا ایصال ثواب آن برای او ملحوظ ندارند پس درین

صورت آن ذبیحه حرام است وتفصیل آن درین رساله از کتب
معتمد بقضاء تعالی خواهد آمد في تفسير عبد الصمد وذكر الامام
ابو عاصم العامري محمد بن احمد عن اصحابنا ان سلطانا
لو دخل بلدا فذبح الناس الذبائح تقربا اليه بذبحها واراقة دمها
لم يحل تناول شئ منها لانه قد اهل بها لغير الله وتقرب بذبحها الى
غيره * وكان يفرق بين هذا وبين ما يذبحه الرجل لضيفه بمعني
ان صاحب الضيف انما يتقرب الى ضيفه باللحم دون اراقة
الدم الا ترى انه لو ذبح شاة باسمه وبحبه ولم يتقرب بها اليه لم يكن
متقربا اليه فاما ما يذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد
فانما يتقربون اليهم بالذبح واراقة الدم دون اللحم فان اللحم
لا يحمل اليهم ولا يرجع اليهم بشئ من منافعه فلذلك افترقا * وكان
يحكيها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد
ما وراء النهر فاختلف بها فقهاءها فكتبوا الى ائمة بخارا فافتوا بتحريمها
ترجمه ذکر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء ما یعنی علمای
مذهب ابی حنیفه که سلطانی اگر داخل شود بشهری پس
ذبح کنند مردمان ذبیحه ها را از جهت تقرب بسوی او بذبح
آن ذبیحه و بریختن خون آن ذبیحه پس حلال نیست گرفتن چیزی

از ان به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بران ذبیحه
برای غیر خدا وتقرب کرده بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی
و بود امام عاصم که فرق می کرد درمیان این یعنی ذبح برای
قدوم امیر و بادشاه و درمیان چیزی که ذبح کند آنرا مردی
برای مهمان خود باین معنی که مهماندار جز این نیست که تقرب می کند
بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او بگوشت آن نه از
جهت خون ریزی آن جانور * نمی بینی که اگر ذبح کند بزی را بنام
آن مهمان و بسبب او و تقرب نکند بگوشت آن ذبیحه
بسوی آن مهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان
بآن بز * اما آنچه ذبح کرده می شود برای امراء بوقت
درآمدن ایشان در شهرها هنگام معاودت از سفر چنانچه رواج
است که بطریق نثار و بهوگ معمول دارند درین صورت
تقرب می جویند بسوی امراء و سلاطین بذبح جانوری و
بخون ریزی او یعنی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب
بگوشت آن جانور به تقریب اطعام و مهمانی او و ازین جهت
گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از منفعت های
ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف مهمانی

که در وقت ذبح برای آن مهمان محض دعوت او بخورانیدن گوشت آن مقصود می باشد * پس در میان هر دو صورت فرق ظاهر شد * و امام مذکور حکایت می کرد از بعض مشایخ که این مسئله واقع شده بود در بعض شهر ماوراء النهر پس مابین فقهای آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سوی فقهای شهر بخارا رحمهم الله تعالی پس فتوی دادند علمای بخارا به تحریم این ذبیحه انتهی * پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت کسی ویا بقصد تملیک احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام نخواهد شد * و خلاصه سابق و لاحق آنست که اگر کسی نیت کند که جان این جانور را بنام فلان بجهت تعظیم و تقرب او داشتم یا برای تقرب و تعظیم او خونش خواهم ریخت و هلاکش خواهم ساخت پس درین صورت این جانور حرام است * برابر است که وقت ذبح نام آن غیر خوانند ویا نام او تعالی بر زبان رانند * و نیز برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف در دل تعظیم و تقرب او داشته باشند یا آنکه قبل ذبح اصلا ذکر بنام غیر یا لحاظ آن غیر نباشد بلکه ابتداءً بوقت ذبح به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند

پس در این پنج صورت حرام است * اما اگر جانوری را برای غیر خدا ذبح نمایند باین قصد که غرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن برای آن غیر منصود دارند و ذبح و خون ریزی او را صرف وسیله برای اخذ گوشت او دانند * وعلی هذا القیاس اگر از ملاحظهٔ آن غیر اطعام او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از تصدق بگوشت او برای آن غیر مطلوب کنند پس درین صورت آن ذبیحه حلال است * وهمین مدار فرق است درمیان آنکه وقت قدوم بادشاهی یا امیری در شهری اگر اهل آن بلده جانوری را برای تعظیم او ذبح کنند حرام است ودرمیان آنکه وقت آمدن مهمانی یا رسیدن احدی از سفر در خانه کسی وامثال آن اگر صاحب خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است * ووجه فرق درمیان هردو صورت آنست که در صورت اولی از اراقت خون آن جانور تقرب بآن پادشاه می جویند وگوشت آن جانور وخورانیدن آن به بادشاه اصلا مقصود ومطلوب نمی دارند لهذا گوشت آنرا بحضور آن پادشاه نمی رسانند بلکه درمیان مردمان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانیه که گوشت آن را برای خورانیدن آن مهمان تیار می کنند وآنرا می خورانند وبه تبعیت

بہ تبعیت او دیگران را نیز می دہند ❊ و اگر کسی گوید کہ در صورت ثانیہ نیز تعظیم مہمان و قادم از سفر ملحوظ می باشد پس چرا حرام نباشد جوابش آنست کہ تعظیم مہمان اگرچہ مطلوب می باشد اما از ضیافت او بگوشت آن جانور ملحوظ می باشد نہ از اراقت خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مہمان مقصود نمی باشد بلکہ از دعوت گوشت آن جانور ❊ و وجہ فرق درمیان ہر دو صورت آن است کہ تعظیم غیر خدا بدادن چیزی از اموال در شرع درست است اما بدادن جان حیوانی بدون دادن گوشت آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا چہ دادن صرف جان جانوری برای احدی متصور نیست بجز آنکہ بنام آن ذبح کنند خواہ از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم خاص برای خدا است و از جنس عبادت است و عبادت برای غیر خدا حرام بلکہ کفر است پس اگر جانوری را برای ضیافت کسی و یا بقصد تملیک برای احدی و امثال آنہا نام زد کنند ہرگز حرام نخواہد شد و ہمچنین بارادہ ضیافت شخصی و یا بقصد دادن گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواہد شد چنانچہ در در مختار است ذبح لقدوم الامیر ونحوہ کواحد من العظماء یحرم

لانه اهل به لغیر الله ولوذبح للضیف لایحرم لانه سنة الخلیل علیه السلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف اوللولیمة اوللربح وان لم یقدمها لیاکل منها بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله فتحرم وهل یکفر ففیه قولان خلاصه ترجمه آنست که اگر بوقت آمدن امیری ومانند او چون پادشاه ویا وزیر یا نواب یا حاکم جانوری راذبح کنند حرام می شود اگرچه وقت ذبح نام خدای تعالی از زبان بگویند واگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را ذبح کنند حرام نخواهد شد زیرا که ضیافت سنه حضرت ابراهیم علیه السلام است و تعظیم مهمان بخورانیدن طعام درحقیقت تعظیم خدا است زیراکه امتثال حکم او تعالی است وفرق درمیان هردو صورت آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا ازان بخورد پس این ذبح برای تعظیم خدا است وگوشت آن برای منفعت مهمان است واگر ذبح کرده پیش آن مهمان نه نهند بلکه صرف بملاحظهٔ تعظیم او ذبح کرده بدیگران بدهند پس این ذبح برای تعظیم آن مهمان است پس حرام خواهد شد ودرکفر ذابح اختلاف است پس تر دانستنی است که درینجا فائده جلیله است بگوش

انصاف باید شنید و بجان و دل باید کوشید کسانیکه شریعت سنیه را شعار خود ساخته اند و بترک بدعت سئیه پرداخته اند پس اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی التحقیق مورد مضمون فیض مشحون آیه وافیه الهدایه اذا تتلی علیهم آیاته زادتهم ایمانا ایشانند یعنے وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیتهای قرآن را زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را * یعنے هرگاه حکمی از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد * اما کسانیکه پیرو طریقه کفار و تابع سنت آباء و اجداد فجار خود اند گمان غالب است که بجیز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان مصداق فحوای عبرت انتمای قوله تعالی اند که در جزو هفتم در سوره مائده است اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا اولو کان اباءهم لا یعلمون شیأ ولا یهتدون * یعنے وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیائید سوی چیزی که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع آرید سوی پیغمبر پس می گویند که بسند است مایان را چیزی که

یا تفہیم پدران خود را بران پخیرها پس الله تعالی در شان ایشان
می فرماید که اگر چه پدران ایشان چیزی را نه داشته و بوجهی راه
راست نیابند * و آن اینست که عادت ہنودان و مشرکان
است که ہرگاه این ہا را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام
نبی و یا شیطانی یا جنی بقصد تقرب بآنها و یا به تعظیم آنها
بامید حاجت روائی از انها نام زد می کنند و برای او نذر می سازند
و ازانجا که ایشان مشرک محض اند برحسب نذر سابق
بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان
می آرند اما مسلمانان عوام از اہل ہند و نیز آنکه آباء ایشان
از قوم ہنود مرده و بودند این طریقهٔ سنیهٔ آبائی را باقی داشته
اند و ہرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقابلهٔ
کفار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان
بجز از تقرب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیلهٔ
دادن جان جانوری چیزی دیگر ملحوظ نمی باشد چنانکه از
مشاهدهٔ احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است پر
ظاهر و باہر است و آینده تفصیل آنها بعونه تعالی مذکور خواهد شد
لیکن ایشان درمیان کفر و اسلام خلط کرده اند که جانوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهرا بر حسب عادت اہل اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن بر زبان می رانند بخلاف مشرکین که ہمه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند * اگر کسی گوید که جانوری را اگرچه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی مقرر می نمایم اما ہرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای او می سازم پس چرا حلال نباشد * جوابش بچند وجه است اول آنکه وقت ذبح نام خدا اگرفتن صرف بر حسب عادت مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان می رانند و ہرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد و دلیل بر این دعوی آنست که وقتی که سوای جانور چیزی دیگر را از قسم اطعمه وغیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود ہا نذر می نمایند اولاً ان شی را برای آن غیر نام زد می کنند پستر وقت ادای آن چیز نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این چیز بنام آن غیر است و ہرگز نمی گویند که این چیز بنام خدا است چنانچه در فاتحه رسمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن چیز یا وقت آوردن آن بخانهٔ خودہا می گویند مثلا که این چیز بنام امام حسین است مثلا و بعد تیاری آن وقت فاتحه عرفیه نیز

می گویند که این خیر بنام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود و یا بجناب نذر است و یا بحضرت ایشان نیاز است و امثال آنها پس ازین صاف ظاهر می گردد که نام خدا وقت ذبح جانور مذکور گفتن مجرد رواج و عادت است چنانچه بسم الله گفتن وقت خوردن و خورانیدن خواه طعام حلال باشد یا حرام و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بلکه در همه کار و بار خواه آن کار شر باشد یا خیر وطاعت باشد یا معصیت همه وقت بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سر درین آنست که اکثر مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح ضرور است چنانچه کارد تیز و تراشیدن رگهای گردن و امثال آنها برای ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد هر چه بود و برای ضیافت مهمان باشد یا برای دعوت شادی وغیره یا برای صدقه و یا برای اضحیه و یا برای عقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای تعالی بود * یعنی این همه از لوازم و شرایط طریقهٔ اسلام است چنانچه اکثر عوام درود و سورهٔ فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری می شمارند و می پندارند که این همه در هر فاتحه رسمیه شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام خدای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال
ثواب برای میتی منظور باشد و یا برای تترب و تعظیم
باحدی مقصود بود یا بنام مرده منذور شود چنانچه این معنی درمیان
ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان وخوندکاران نادانان
معمول ومشهور است * جواب دوم آنکه منجمله شرایط ذبح
دو شرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی
آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی ملحوظ و مقصود
بود پس اگر یکی ازین هردو فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه
در جامع الرموز مرقوم است فلوسمی علی ذبیحة وذبح لغیره لم یحل
وانما قلنا الله لانه لو سمی وذبح لقدوم امیرا ونحوه من العظماء لا یحل
لانه ذبح تعظیما له لا لله تعالی ولو سمی ولم ینو لم یحل * خلاصه عبارت
مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید برای او اما
ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جزاین
نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت
تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال
نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم
خدای تعالی * و درصورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

تعظیم احدی نیست نه کند نه تعظیم خدا و نه تعظیم غیر خدا علال نخواهد شد *
و نیز در حموی است ذبح شاة للضیف وذکر اسم الله تعالی علیه یحل
اکله ولو ذبحه لاجل قدوم امیر او واحد من العظماء وذکر اسم الله
علیه یحرم اکله لان فی المسئلة الاولی کان الذبح لاجل الله تعالی
وذکر اسم الله ایضا لهذا یضعه بین یدیه لیاکل بخلاف المسئلة
الثانیة لان ذبحها لاجله تعظیما له لا تعظیما لله تعالی لهذا لا یضع
بین یدیه لیاکل بل یدفعه الی غیره * خلاصه عبارت مرقومه آنست
که اگر کسی بزی را برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بر ان جانور بخواند
حلال می شود * و اگر وقت در آمدن امیری یا دیگری از سرداران
ذبح کند اگرچه نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد
زیرا چه در صورت اول برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام
خدا نیز بر او خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه
برای خورانیدن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را
پیش مهمان می نهند و او را می خورانند بخلاف صورت ثانیه که
ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی
و نه برای خورانیدن آن امیر و همین وجه است که گوشت آن را
پیش آن امیر نمی برند و بر سفرهٔ او نمی نهند بلکه بدیگران بخش

می کند * و نیز از فتاوی قنیه و در مختار و اشباه و عالمگیری
دلائل آن خواه آمد * و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری
نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطسه و یا شکر بر امر دیگر باشد
آن جانور حرام می گردد چنانچه در هدایه در کتاب الذبائح
است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التسمية حل
ولو عطس عند الذبح فقال الحمد لله لا يحل لانه يريد به الحمد
على النعمة دون التسمية * خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح
جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این گفتن
من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده
کند حلال می شود * و اگر وقت ذبح جانوری عطسه زند پس الحمد لله
بگوید و از گفتن آن کلمه شکر بر عطسه مقصود دارد حرام می شود
زیرا چه درین صورت از گفتن الحمد لله شکر بر عطسه مراد شد نه گفتن
نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا
برای ذبح متحقق نه شد * و علی هذا القیاس پس در صورت
مسئوله یعنی بر تقدیریکه وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند
اما تقرب و تعظیم غیر خدا ملحوظ باشد و ادای نذر لغیر الله مقصود
بود پس گفتن کلمهٔ بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه برعایت عادت مسلمانان است چنانچه سابق گذشت * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئوله نام او تعالی وقت ذبح گفتن صرف بحسب عادت و رواج خودها بر زبان می رانند و در دل این ها نیت تعظیم خدای تعالی اصلا مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس بلا شبهه آن ذبیحه حرام است زیرا چه نیت تعظیم الله تعالی که یکی از شرائط ذبح است در صورت مسئوله مفقود است * جواب سوم آنکه لفظ اهل در ما اهل به لغیر الله مطلق است که وقت ذبح نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی مقرر کرده شود حرام است برابر است که وقت ذبح او نام خدا گفته شود یا نه و قاعدهٔ اصول فقه است که نص مطلق را بر اطلاق او جاری داشته خواهد شد یعنی حکم او را بقیدی مقید کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ ما در ما اهل عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده شود یا نام آن غیر و قاعدهٔ اصولیه است که حکم العام ان یشمل بجمیع ما یتناوله * جواب پنجم آنکه در صورت مذکوره بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمکن می باشد پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعیه است که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مر دل راست چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در اشباه و نظایر در مبحث تاسع مرقوم است *واذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما فی القلب* و نیز حدیث شریف متواتر انما الاعمال بالنیات براین معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور ان الله لا ینظر الی اعمالکم بل ینظر الی قلوبکم ونیاتکم برین مدعا شاهد صادق * و شعر ضرب المثل زبان زد خلایق براین دعوی گواه واثق اعنی *
بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر * این چنین تسبیح کی دارد اثر *
آری نام خدا وقت ذبح وقتی فائده خواهد داد که نیت سابقه از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل خودش در آرد چنانچه سابقاً مذکور شد ولاحقاً نیز مبین خواهد شد
اما بعضی از جهال که برسم قدیم مرقوم مبتلا اند و از آباء و اجداد ایشان من جل بعادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج فهمی می کنند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تعیین بانوری بنام

بزرگی ہمین قدر ملحوظ و مقصود میدارید که نذر برای خدا می نمائیم
و ثواب خورانیدن گوشت آن بروح آن بزرگ میرسانیم
جوابش بچند وجوه است * اول آنست که چنانچه در باب تسمیه
سان شما مخالف جنان شما است یعنے بر زبان نام خدا می آرید و
در دل تعظیم غیر خدا می دارید ہم چنین این سخن سے زی شما بر خلاف
اعتقاد شما است زیرا چه عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تقرب
و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدا ہرگز نیست * چرا که اگر
فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خورانیدن
گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس
چرا از شی منذور خود می خورید و آباء و ابناء خود را می خورانید
و چرا بطریق تحفه و ہدیه بمردمان می فرستید و بنظر حقوق دوستی
و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان
می دہید بلکه بلا حظهٔ هل جزاء الاحسان الا الاحسان اغنیارا
دعوت و ضیافت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی ازینها
در شی منذور جایز نیست و ہرگز وفای آن نذر نمی شود بلکه ادای
آن بر ذمهٔ ناذر باقی می ماند لما فی الفتاوی العالمکیریة فی کتاب
الاضحیة و ان اوجبت بالنذر فلیس لصاحبها ان یاکل منها شیئاً

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء سواء كان الناذر غنيا او فقيرا لان سبيلها التصدق وليس للمتصدق ان ياكل صدقته ولا ان يطعم غنيا انتهى * خلاصه عبارت مرقومه آنست كه اگر كسى اضحيه را نذر كند پس جايز نيست براى ناذر كه چيزى ازان اضحيه بخورد و نه اينكه اغنيا را ازان بخوراند برابر است كه ناذر مرقوم غنى باشد يا فقير زيراچه حكم شى منذور تصدق است و متصدق را جايز نيست كه خود از صدقه خود بخورد يا غنى را خوراند * وفى البحر الرائق لايجوز دفع الزكوة الى ابيه وجده وان علا ولا الى ولده وولد ولده وان سفل وفيه اشارة الى ان هذا الحكم لا يختص بالزكوة بل كل صدقة واجبة لا يجوز دفعها اليهم وقيد بالزكوة لان النفل يجوز للغني كما للهاشمي والصدقات المفروضة والواجبة كالعشر والكفارات والنذور وصدقة الفطر فانها لا يجوز صرفها للغنى لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغني واخرج النفل منها لان الصدقة على الغني هبة * خلاصه آنكه دادن زكوة بپدر و جد خود اگرچه بالا باشد جايز نيست و همچنين دادن آن به پسر و پسر پسر اگرچه فروتر بود درست نيست * و اين حكم بزكوة مخصوص نيست بلكه حكم هر صدقه واجبه همچنين است اما صدقه نافله

پس جایز است صرف آن بشخص غنی و ہاشمی و جمیع اقسام
صدقۂ منزوضہ و واجبہ بشخص غنی دادن درست نیست مانند
عشر اراضی لاخراجی و جمیع انواع کفارات و مال منذور و صدقۂ فطرہ
وفی الحموی لو رکب فی البحر و نذر علی نفسہ انہ ان وصل الی البر
سالما ان یتقرب قربانا لازمہ الوفاء ولا یاکل منہ و یتصدق بہ
علی الفقراء لا علی الاغنیاء و خلاصہ آنست کہ اگر کسی بر کشتی سوار
شود و نذر کند کہ اگر من بہ صحت و سلامت بہ خشکی برسم
تا جانوری را قربانی خواہم کرد پس درین صورت وفای
آن واجب است و خود چیزی ازان نخواہد خورد و بہ شخص غنی
نخواہد داد بلکہ تمامی آنرا بر فقراء و مساکین صدقہ خواہد کرد
پس از اقوال مذکورۂ شما صاف ظاہر شد کہ مقصود شما از نذر
جانوری بنام بزرگی ہمین قدر است کہ آن جانور را بقصد تقرب
بآن بزرگ ذبح خواہید کرد و ایصال ثواب خورانیدن گوشت آن برای
آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لما فی الحموی حاشیۃ الاشباہ
و النظایر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبح المقترن
بذکر اسم اللہ تعالی اذا کان قبل قدوم القادم لیہیأ لضیافتہ او بعد
قدومہ بیرهۃ لذلک فلا شبہۃ فی جوازہ بل مندوبۃ وفی جواز اکلہ

ذلك المذبوح واما اذا كان عند المقدم فانكان القصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وانكان لمجرد التعظيم فحرام والمذبوح ميتة وما بطته انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازع الناس كما هو معهود ببلد تنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت انتهى * خلاصه عبارت حموی آنست که وقتی که امیری در شهری داخل شود و مردمان آنجا جانوری را برای او بنام او تعالی ذبح کنند پس آن ذبح بر دو صورت است یکی آنکه پیش از رسیدن او و یا پس از در آمدن او بعد زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشت آن سامان و اسباب ضیافت او مهیا نمایند پس آن ذبح بی شبه جایز است بلکه مستحب است و خوردن آن درست است * دوم آنکه در وقت در آمدن او در روبروی او ذبح کنند و درین صورت نیز اگر همان دعوت و ضیافت به خورانیدن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس این صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثانیه صرف تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون ریختن او مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبیحه مثل

مردار است * و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت
آنرا پیش آن امیر برند و او را خورانند پس این ذبح برای
ضیافت و دعوت او ست و بی شبه درست است و اگر
آن امیر را نخورانند بلکه بمردمان حواله کنند تا آنها در میان
خود ها بخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم او است و بی شک
حرام است انتهی * پس ازین مضامین صاف ظاهر شد
که هرگاه گوشت آن جانور منذور را خود می خورید و با آباء و اولاد
و اقربا و اغنیا و دوستان تقسیم می نمایید و تمام آنرا به فقرا
خاصة تصدق نمی کنید مفهوم شد که مقصود شما مجرد ذبح است
برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شی حرام است *
و هرگز نذر برای خدا و ایصال ثواب آن بروح آن بزرگ
مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هنودان است
که بزی را بنام تبی بلی می دهند و آنرا تبرک می پندارند و خود
ناذر و اقرباء و احبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را
نیز بامید شفا و برکت می دهند * اگر کسی گوید که ما نذر می کنیم باین نیت
که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بخویشان و دوستان
بخورانیم خواه اغنیا باشند خواه فقراء پس البته ایشان

را خورانیدن جایز خواهد شد و ما مطلق نذر نمی کنیم و نه برای فقرا خاصة تا آنکه بر من واجب آید که بفقراء تصدق کنیم * وحاصلش آنکه ما چنانکه نذر می کنیم همچنان وفا می نمائیم * جوابش بدو طریق است اول آنکه اگر نذر برای اغنیا خاصة می کنید یعنی بنام اغنیا نامزد می نمائید و یا برای اقربای اغنیا و یا برای گروه دیگر از قسم اغنیا مانند دوستان توانگران و امیران و تاجران و امثال ایشان پس شرعاً این نذر صحیح نیست * لما في القنية قال ان قدم غايبي فللہ ان اضيف هولاء القوم وهم اغنياء لا يصح * و هرگاه ثابت شد که صورت مفروضهٔ شما نذر شرعی نیست و بدآنچه تاویل قول و فعل خودها می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل است پس ازین بیان هویدا شد که مقصود شما نذر برای خدا و ایصال ثوابش بروح بزرگی که به تکلف می گوئید هرگز نیست بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه برین آنکه خورانیدن خویشان و دوستان بپاس داری مهاداوت و برعایت مهابات و بملاحظهٔ رسم مجازات که در حقیقت مبادلت و مبایعت است هرگز ثواب در ان متصور نیست تا بدیگری چه رسانیده شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

بمجرد تقرب و تعظیم غیر خدای تعالی قصد کرده اید و این حرام صریح
نزد تمامی علماء و کفر صحیح بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه
دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواهد آمد انشاء الله تعالی و
طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنید یعنی تخصیص بفقراء و یا با قربا
یا با غنیاء نمی کنید پس شرعاً مصرف آن نذر فقرا اند و با غنیا
و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد
جواب دوم از اصل سوال بعضے جهال مسلمین آنکه گوشت
آن جانور را تبرک می پندارید و خوردن و خورانیدن آن موجب ثواب
می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام
حضرت بو علی قلندر قدس سره نذر و نیاز می کنند بیماران را بامید صحت
و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و بلیات و از دیاد
قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع
حمل و ولادت می خورانند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت
پیر پیران اعنی سیدنا و مولانا شیخ عبد القادر محی الدین
جیلانی قدس سره را بطور تبرک می خورند و صلحا را می خورانند و
بکفار و فجار نمی دهند و تعظیم آن توشه زیاده از حد می نمایند چنانچه خود
مولف این رساله مسکنه قریهٔ پهلواری را که قریب شهر عظیم آباد

است بچشم خود دیده که شخص فاتحه خوان اولاً توشهٔ مرقومه را روبروی
خود داشته حضرت پیر مبرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته
استاده مدح و ثنای اوشان بطور خطاب می خواند بعده حاجت
خود را ازان حضرت می طلبد پس جماعتی که درانجا حاضر شده باشند
بادب نشسته می خورند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا
آب دهن ایشان دران توشه نافتد و پس خوردهٔ خود را در جای
که پامال مردمان نگردد می اندازند حتی که بعضی درویشان
محتاط این قدر را احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشهٔ مرقومه آب
مضمضهٔ خود را در خندق کنده می اندازند و علی هذا القیاس
وقت تیاری آن جنب و حایض و نفسا را دست رسانیدن بآن
نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط اشیای دیگر می نمایند * و علی هذا
المنوال تعظیم اشیای منذوره بر حسب تعظیم بزرگی که بنام آن
نذر می کنند بجا می آرند پس ازین افعال نیز صاف ظاهر می شود که
مقصود ایشان نذر برای آن بزرگ است و هرگز ایصال
ثواب بآن بزرگ منظور نیست * جواب سیوم از اصل تاویل
جهال مذکورین آنست که مولانا عبدالعزیز رح فرموده اند که برای
فهمانیدن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

هرگاه شما ذبح کردن جانور بنام غیر خدا نذر می کنید اگر عوض آن جانور گوشت بهمان مقدار خریده بفقرا و بدهید در ذهن شما آن نذر ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گوئید که مقصود شما از ذبح غیر از گوشت خورانیدن برای ثواب آن مرده نبود و الا تقرب بذبح او بآن میت کرده اید و این شرک صریح است انتهی *

اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر مذکور ادا نمی شود سببش آنست که ناذر همان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل شی منذور و قدرت برادای آن دادن عوض او چگونه درست خواهد شد زیرا چه قاعده کلیه شرعیه است متی امکن العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل چنانچه وضوء و تیمم که باوجود قدرت بر آب هرگز تیمم درست نیست نه بجهت آنکه تقرب بذبح او بآن میت نموده می شود *

جوابش آنست که تخصیص مال منذور در شرع لغو است و نذر بآن شی مخصوص هرگز مختص نمی شود لهذا با وجود قدرت بر اصل شی منذور دادن عوض آن خواه قیمت آن خواه شی دیگر از جنس شی منذور درست است لما فی الدر المختار والنذر من اعتکاف او حج او صلوة او غیره غیر معلق لا یختص بزمان ومکان ودرهم و

فقیر فلو نذر ان یتصدق یوم الجمعة بمكة بهذه الدراهم على فقير فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق فانه لا يجوز تعجيله قبل وجود الشرط * خلاصه عبارت در مختار آنست که اگر نذری را بزمانی و مکانی و بچیزی خاص و بشخصی مخصوص مقید کند پس آن نذر بآن قیود مختص نمی شود مالک بدون آن شروط نیز ادا کردن درست است * مثلاً اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد بروز جمعه در شهر مکه باین درهم برین فقیر بعد از ان ناذر خلاف آن کند مثلاً بروز پنجشنبه در شهر مدینه بدرهم دیگر بر فقیر اجنبی صدقه دهد پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت مگر نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلاً اگر کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا کردن جایز نیست في السراجية نذر ان يصدق هذه المائة الدراهم يوم كذا على فقير كذا فتصدق بمائة اخرى قبل مجي ذلك اليوم على مسكين آخر جاز وفي العالمگيرية رجل قال ان نجوت من هذا الغم الذي انا فيه فعلي ان اتصدق بعشرة دراهم خبز افتصدق بعين الخبز او بثمنه يجزيه * وايضا فيها لو نذر هذه

الدراهم فتصدق بغيرها من نذره جاز * وفيها ايضا رجل اشترى شاة الأضحية واوجبها بلسانه ثم اشترى اخرى جاز له بيع الاولى * وفي الرسائل الزينية اعلم ان تعيين الناذر الدينار والدرهم والفقراء لغو

اگر کسی گوید که مقصود از نذر جانوری بنام میتی آن دارم که هر ثوابیکه از ذبح واراقت خون این جانور حاصل شود بروح فلان میت برسد زیراچه مجرد ذبح واراقت خون نیز عبادت است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در اضحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب نیست بلکه مستحب است پس همچنانکه ثواب تصدق اموال را بروح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مجرد ذبح جانوری برای میتی بخشیدن چرا روا نخواهد بود و ازانجا که صرف ذبح آن جانور منظور و منذور است و گوشت آن ملحوظ و محفوظ نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیت ایصال ثواب آن بروح میتی ادا می کنم و گوشت آنرا خود میخورم و بفرزندان و پدران و آشنایان می خورانم مانند گوشت اضحیه * پس ازین لازم نمی آید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام * علاوه برین آنکه اضحیه از طرف میت جایز است و منعیش بجز ازین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن باسم خدای تعالی و ثوابیکه بران مترتب شود بآن مرده داده شود و خوردن گوشت این اضحیه جایز است مضحی را واولاد و اباء او را لما في السراجية رجل ضحي من الميت جاز ولا يلزم التصدق بالكل الا اذا كان بامره * وفي الحمادية من ذبح عن الميت فهذا على الوجهين اما ان يذبح بامره اوبغيرامره فعلي الوجه الاول لايتناول من لحمه وهوالمختار لان التضحية تقع للميت وفي الوجه الثاني يتناول وهوالمختار لان الذبح حصل على ملكه والثواب للميت * خلاصه عبارت حمادیه این است که اضحیه کردن از جانب مرده بر دو وجه است اول آنکه میت درحالت حیات خود وصیت کرده باشدکه از مال من تضحیه از طرف من خواهید کرد پس درین صورت خوردن گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب است زیراچه اضحیه مالک میت است و از جانب او تضحیه کرده شده است پس برحسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق کردن ضرور است * دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثهٔ او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس برین تقدیر مضحی را خوردن گوشت آن و خورانیدن آن اصول

به فروع خود را بایز است زیرا چه اضحیه مالک منضحی است پس
او را اختیار است که در ملک خود بهر وجه که خواهد تصرف کند انتهی
الترجمة * پس چنانکه تضحیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت
آن صحیح است پس نذر به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق
گوشت آن نیز چرا جائز نباشد * جواب پس بدو وجه است اول آنکه تصدق
بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیرا چه
جان حیوان مملوک آدمی نیست * واز این جا است که کشتن مولی
غلام خود را حرام است اگرچه بسبب شبه قصاص ساقط
می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است * و همین علت است
که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیرا که این اقرار
بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست
بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح
است زیرا چه این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن
او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر تصرفیکه
خواهد در شی مملوک خود نماید چنانچه در هدایه در کتاب
الجنایات است وفعله بنفسه هدر في الدنيا معتبر في الآخرة
حتى ياثم عليه * وايضا فيها في الكتاب الحجر ان العبد مبقى على اصل

لعرية في حق الدم عملا بالآدمية حتى لا يصح اقرار المولى عليه بالحد والقصاص خلاصه عبارت به اینست که فعل شخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت معتبر و ماخوذ است یعنی اگر کسی ذات خود را جراحت کند یا بکشد پس در دنیا مواخذ آن نخواهد شد یعنی بادشاه او را جزیے سزا نخواهد داد اما در آخرت گنهگار خواهد شد و غلام در حق جان خود در حکم آزاد است و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم متاع و اسباب است و از این جا است که اقرار مولی بر غلام خود بحد و قصاص برای شخصے غیر صحیح نیست زیرا چه حد و قصاص متعلق بجان غلام است پس این اقرار سوی جان غلام راجع است و جان او مملوک مولی نیست اما اقرار مولی به مملوکیت او برای غیر درست است زیرا چه مملوکیت غلام متعلق ببدن و تن او ست و بدن او مملوک مولی هست و هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس جان او را برای غیر جان آفرین دادن درست نیست تا ثواب بران مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن نیز متعذر است * دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس نذر به مجرد ذبح که عبارت از دادن جان او است

نیز جایز خواهد شد زیرا چه مملوک شدن شی منذور شرط صحت نذر است لما فی الرسائل الزینیة ومن شرط النذر ان یکون المنذور مملوکا للناذر یعنے از شرایط نذر آن است که شی منذور مملوک ناذر باشد * و در مشکوة در جلد ثالث در باب الایمان والنذور مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ولیس علی ابن آدم نذر فیما لا یملك یعنے لازم نمی گردد بر فرزند آدم نذر در چیزیکه مالک آن نیست * و نیز در باب النذور است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وفاء لنذر فی معصیة ولا فی لا یملك العبد یعنے صحیح نیست وفای نذریکه در معصیت بود و نذریکه در شی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال که مملوک آدمی است و بدیگری دادن جایز است پس ثواب بران نیز مترتب می توان شد پس دادن ثواب آن بدیگری نیز صحیح خواهد شد * بیستم دانستنی است که شرایط صحت نذر چند چیز است * اول آنکه شی منذور مملوک ناذر باشد چنانچه از رسایل زینیه و مشکوة منقول شد * دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنے از جنس معصیت و اباحت نباشد * سیوم آنکه از قبیل عبادت مقصوده بود یعنے از شرایط عبادت نباشد * چهارم آنکه شی منذوره عین واجب نبود

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد * پنجم آنکه از جنس واجب بود یعنی از قبیل مستحب نبود * ششم آنکه از جنس واجب عین بود یعنی از نوع واجب کفایه نباشد * پس اگر شی منذور مملوک ناذر نباشد نذر صحیح نخواهد شد * مثلا چیزی که هنوز آنرا نخریده است نذر کند بعده آنرا خرید کند و همچنین نذر کردن بفعلی که گناه باشد مثلا فلان شخص را زدن یا کشتن یا مسکر خوردن و همچنین نذر کردن به نماز ظهر که از جانب خدای تعالی خود واجب است و همچنین نذر کردن به عیادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب است و همچنین نذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست بلکه از شرایط عبادت است و همچنین نذر کردن به نماز جنازه که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لما فی الاشباه والنظایر لا یلزم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب و کان من جنسه واجب علی العین فلا یصح النذر بالمعاصی ولا بالواجبات فلو نذر حجة الاسلام لم یلزمه الا واحدة ولو نذر صلوة سنة وعنی الفرایض لا شیء علیه وان عنی مثلها لزمه ویکمل المغرب ولو نذر عیادة المریض لم تلزمه ولو نذر التسبیحات دبر کل صلوة لم تلزمه انتهی جواب دوم آنکه بر تقدیر تسلیم و فرض آنکه جان جانور مملوک

آدمی باشد لیکن درمیان جان جانور و اموال دیگر فرق عظیم است و آن این است که از دادن مال از ین جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوی منتفع می شوند و از ان رفع حاجات خود ها می کنند بخلاف جان جانور بدون جثه آن که اصلا قابل انتفاع آدمی نیست که به کسی داده شود زیراچه دادن صرف جان جانور به کسی بدون گوشت آن بجز ازین متصور نیست که بنام او یا به نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فعل هیچ وجه آدمی را فایده نمی رسد پس ثواب بران نیز مترتب نخواهد شد تا به بکری چه داده شود و از ان غیر چه ساخته آید * جواب سوم آنکه مجرد ذبح یعنی اراقت خون شرعاً عبادت نیست زیراچه عبادت بر دو قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیراچه عبادت مالی عبارت ازان است که مالی را یا انتفاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی بدیگران بخشیده شود و در صورت اراقت خون این مفقود است اما در روز اضحی که مجرد ذبح عبادت است پس بر خلاف قیاس شرعی است و مختص است بایام نحر و آن چهار روز است اول روز اضحی و سه روز بعد ازان لما فی الحمادیة

فی کتاب الاضحیه واراقة الدم لیعمت بقرینة الاولی مکان وزمان فالزمان هو
ایام النحر والمکان هو الحرم و سرش آن است که روز اضحی یوم ضیافت
خدای تعالی مر مومنین راست و همین سبب است که روزه دران روز
حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت
او تعالی لازم می آید پس حقیقت تضحیه آن است که در روز
اضحی ذات اضحیه را برای خدای تعالی داده می شود اما ازانجا که
آن روز یوم ضیافت کردن او تعالی برای مهمانان است
لهذا الله تعالی آن اضحیه را برای ضیافت مومنین وا پس
می دهد بنابر آن مضحی را می رسد که خود بخورد و اولاد و اهل
خود را بخوراند و همین علت است که در روز اضحی مستحب
آن است که تا فراغت نماز عید امساک کنند مانند فراغت
از نماز اولا تضحیه نمایند بعده چیزی ازان بخورند تا انتظاری به
ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی همین است
و نکته درین باب آن است که تا اول خورش در روز ضیافت
او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که اضحیه است متحقق گردد
چنانچه ابن ملک در کتب اصول فقه در بحث قضا تفصیلا توضیحا مرقوم
است و در تلویح سبب حرمت اطلاق که موجب ملالت است

عبادت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراقت دم
در ایام نحر عبادت است پس هرکس را میرسد که جانوری
را با شرایط اضحیه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد
یا مرده به نیت تقرب او تعالیٰ قربانی کند و نیز اختیار است
که خواه با مید ثواب آن برای ذات خود تضحیه کند یا به نیت ایصال
ثواب آن برای دیگری قربانی نماید * و نکته درین باب آن است
که تضحیه صرف اتباع سنت حضرت خلیل الله ابراهیم علیه السلام
است که الله تعالیٰ به ذبح کبش امر فرموده بود و آن در ایام اضحیه
واقع شده بود لما فی العالمگیریة فی کتاب الاضحیة و چون تضحیه
بر خلاف قیاس است پس دیگری را بر آن قیاس
کردن جایز نیست لما فی کتب الاصول النص الذی ورد علی خلاف القیاس
یقتصر علی مورده ولا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی دلیلی از قران
یا حدیث که بر خلاف قیاس وارد شود پس آنرا در محل
او مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست
نیست زیرا چه برای قیاس شرعی علت مشترکه در میان مقیس و
مقیس علیه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت منصوص
علیه یافته نشد پس البته قیاس ناجایز خواهد شد به جهت

فقدان شرط قیاس و هرگاه مجرد ذبح در غیر ایام نحر عبادت نیست پس نذر به مجرد ذبح جانور بدون تصدیق جایز نیست زیرا چه منجملهٔ شرایط نذر آن است که شیٔ منذور از قسم عبادت باشد چنانچه مفصلاً از اشباه مذکور شد و نیز در در مختار با لتخصیص و التصریح منقول است في الدر المختار في كتاب الايمان ولو قال ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة او علي شاة اذبحها فبري لا يلزمه شي الا اذا اراد التصدق بلحمها فيلزمه یعنی اگر کسی گوید که اگر من تندرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را بعد ازان صحت یافت آن کس پس اندرین صورت لازم نمی آید بران کس چیزی مگر در صورتیکه نیت کند صدقه دادن گوشت آن بز را پس البته نذر موقوم صحیح خواهد شد و ادای آن برو واجب خواهد گردید و نیز در رسالهٔ زینیه مرقوم است قال ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة نصح لا يلزمه ولو قال علي شاة اذبحها و تصدق بلحمها لزمه یعنی اگر کسی گوید که اگر صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد گوسپندی را بعده تندرست شود آن شخص پس درین صورت آن نذر

چون پس لازم نمی آید واگر بگوید که بر من گوسپندی واجب است که ذبح خواهم کرد واو را وگوشت آن را صدقه خواهم داد پس اندرین صورت نذر مذکور صحیح خواهد شد وادای آن برو واجب خواهد شد * آری نذر بالتضحیه صحیح است الا در ایام اضحیه ذبح کردن او واجب است و در غیر آن ایام جایز نیست لیکن در صورت نذر بعد ذبح اضحیه منذوره تصدق بتمامی گوشت آن واجب است و ناذر و اصول و فروع او را وغنی را خوردن آن جانور جایز نیست لما فی چلپی قال المصر یتصدق الناذر بان یکون فی ملکه شاة فیقول لله علی ان اضحی بهذه الشاة سواء کان ذلک الموجب غنیا او فقیرا ولو نذر ان یضحی ولم یسم شیأ یقع علی الشاة ولا یاکل الناذر لان سبیلها التصدق ونیز در فتاوی عالمگیری در کتاب الاضحیه مرقوم است وان اوجبت بالنذر لیس لصاحبها ان یاکل منها شیأ ولا ان یطعم غیره من الاغنیاء سواء کان الناذر غنیا او فقیرا لان سبیلها التصدق خلاصه عبارت عالمگیری این است که اگر کسی نذر کند تضحیه را پس اضحیه بر و واجب می شود خواه آن ناذر غنی باشد یا فقیر وخوردن گوشت آن ناذر را و شخص غنی را جایز نیست زیرا که حکم اضحیه منذوره

در ایام نحر عبادت است نه در غیر آن* پس در صورتیکه کسی تضحیهٔ گوسپندی معین مملوک خود را نذر کند و یا به نیت تضحیه گوسپندی را خرید کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیفتد تا آنکه آن ایام منقرض گردد پس درین هر دو صورت قضای آن بعد انقضای ایام نحر بمجرد ذبح آن جانور منذور بدون تصدق گوشت آن جایز نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گوسپند مرقوم موجود باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت آن را تصدق نماید زیرا که مجرد ذبح که در ایام نحر عبادت بود به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد پس باصل خود که تصدق بذات شی منذور است رجوع کرد لما فی العالمگیریة وان کان اوجب شاة بعینها او اشتری شاة لیضحی بها فلم یفعل حتی مضت ایام النحر یتصدق بها حیة ولا یجوز الاکل منها فان باعها تصدق بثمنها فان ذبح تصدق بلحمها و هرگاه ثابت شد که مجرد ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بران مترتب نخواهد شد تا به دیگری چه بخشیده شود آری اگر چنین گوید که این ... ا بنام خدای تعالی و برای او سبحانه و به تقرب او

داشتم تا گوشت آنرا بفقرا بدهم وثوابیکه او تعالی از فضل خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته درست است بالجمله ایصال ثواب جمیع عبادات تا فلهٔ بدنیه ومالیه مثل نماز وروزه وحج وصدقه وتلاوت قرآن وغیره بدیگری زنده باشد یا مرده وخواه وقت عمل نیت ایصال ثواب آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صورتها شرعا جایز است ✿ لما في البحر الرائق في باب النيابة في الحج والاصل فيه ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة وصوما وصدقة وقرءة قران وذكرا وطوافا وحجا وعمرة وغيرذلك الى قوله فان صام اوصلى اوتصدق وجعل ثوابه لغيره من الاموات والاحياء جاز ويصل ثوابها اليهم عند اهل السنة والجماعة وبهذا يعلم انه لافرق بين ان يكون المجعول له ميتا اوحيا والظاهر انه لا فرق بين ان ينوى به عند الفعل للغير او يفعله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره لاطلاق كلامهم انتهى من البحر ✿ وهمچنين در كتاب هدايه وچلپي وغيره مرقوم است ✿ اگر كسى گويد كه در بعضى تفاسير معتبره متداوله مثل بيضاوى وحسينى وغيره در تفسير قول او تعالى وما اهل به لغير الله قيد عند الذبح آورده پس برين تقدير مفاد

آیه کریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود
رام است چنانچه عادت هنود ان است که هرگاه جانوری
را برای بتی می کشند نام آن بت وقت ذبح آن جانور
می خوانند و در زبان هندی آن را بهوگ و بلی می گویند پس
استدلال از آیه کریمه بر حرمت جانوریکه پیش از ذبح او نام
غیر خدا بر وی ذکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگونه
صحیح می تواند شد * جوابش بچند وجوه است * وجه اول آنکه از کتب
لغات و تفاسیر مفسرین متقدمین ظاهر شد که اهلال به معنی مطلق
آواز بر داشتن است مقید بقیدی نیست و قاعده کلیه اصول فقه است
که نص مطلق بر اطلاقش جاری داشته می شود یعنے اگر دلیلی از قرآن
و حدیث مطلق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم
آن نیز مطلق و عام خواهد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواهد بود مادامیکه
دلیل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافته نشود لما فی التوضیح حکم المطلق
ان یجری علی اطلاقه و فی مسلم الثبوت المطلق حقیقة فی الاطلاق
و لا شیء من الحقیقة یترک الا بدلیل صارف فالمطلق لا یترک
اطلاقه الا بدلیل صارف الخ * و آیت مرقومه در قرآن مجید در چهار
موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

بانکه در حدیث نبوی و در کلام صحابی نیز یافته نشده * پس
تقیید بلا وجه وجیه است بانکه حدیث صحیح یعنی لعن الله من ذبح
لغیر الله رواه ابو داؤد نیز مطلق است و موید همین عموم
است یعنی نیت لغیر الله قبل ذبح باشد یا وقت ذبح * پس معلوم
شد که قید مذکور اتفاقی است نه احترازی و الا ابطال مفهوم کلام
الله بدون دلیل شرعی لازم می آید * و تقریر آن بدو وجه است اول
آنکه ما اهل مطلق است و تقیید مطلق ابطال صفت اطلاق آنست
و آن جایز نیست بدون دلیل قطعی لما في التوضیح قوله لان اعمال
الدلیلین واجب ما امکن و ذلک في اجراء المطلق علی اطلاقه
والمقید علی تقییده عند الامکان اذ لو حمل المطلق علی المقید یلزم
ابطال المطلق لانه یدل علی اجزاء المقید وغیر المقید وفی الحمل علی
التقیید ابطال الامر الثاني * خلاصه آنست که اگر لفظی در قرآن
و یا حدیث مطلق باشد یعنی مقید به چیزی نبود پس حکم آن لفظ عام خواهد
بود و بصورتی مخصوص نخواهد بود زیرا چه تقیید خلاف اطلاق است
پس اگر لفظ مطلق بصورتی مقید کرده شود اطلاق آن باطل
می شود آری اگر لفظی دیگر بر تقیید آن لفظ دلالت کند پس البته
برحسب شرایط آن معمول خواهد شد * دوم آنکه ما اهل عام

است زیرا چه لفظ ما از الفاظ عموم است وتخصیص عام بغیر حجت یقینی جایز نیست لما في التوضيح حكم العام عندنا ان يوجب الحكم في الكل لانه عندنا قطعي مثل الخاص فلا يجوز تخصيصه بالخبر الواحد والقياس انتهى * وهرگاه نص عام قرآنی را بخبر واحد و قیاس شرعی خاص کردن جایز نیست پس بقول بعضی مفسرین که خارج از اصول اربعه شرعیه است چگونه جایز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکه دلیل بر تعمیم یافته شود و عجب است از معترضین که در اکثر کتب تفاسیر متقدمه تفسیر آیت مرقومه مطلقا بلا قید عند الذبح آورده بان تمسک نمی کنند بلکه آن همه را پس پشت خود انداخته اند و در بعض تفسیر که فی الجمله بنظر ظاهر عبارت موافق غرض و مطابق عادت ایشان واقع است بمنزله وحی منزل و یا قول نبی مرسل می انگارند و بران مینازند و تحقیق این مقام آن است که کسیکه تعرض بلفظ عند الذبح کرده است بیان اصل مورد آیت موصوفه نموده است و شخصی که مطلق بلا قید مرقوم آورده است بیان مفهوم لفظ و مدلول آن کرده است پس در بیان هردو کلام تخالف و تعارض نیست اما کسیکه توفیق ازلی نصیب

او بیست دری توفیق تمیز ودود رورطهٔ تعارض افتاده دست وپا میزند
وہی بمنزل توفیق نمی برد * جواب دوم آنکه مقصود مفسرین مذکورین
بیان شان نزول آیت موصوفه است زیراچه عادت مشرکین مخاصمین در
زمانهٔ سابق بانکه درین زمان هم برین منوال است که هرگاه جانوری
را بنام اصنام وشیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام
آن بت ودیو بران جانور میخوانند اگرچه پیش از ذبح نیز نام
آن بت گرفته باشند اما آنرا معتبر نمی دارند * چنانچه در تفسیر
کبیر ومعالم التنزیل مذکور است که ان العرب کانوا یسمون
الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتهم بذکرها انتهی بخلاف عوام
مسلمین که ایشان درمیان کفر واسلام خلط کرده اند که اولاً موافق
رسم کافران وعادت هنودان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد
می کنند پس ثانیاً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر
زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعظیم وتقرب آن
غیر باقی میماند وسرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند
که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن
وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد
چنانچه در اضحیه وعقیقه وفدیه حج وغیره ویا برای مهمان باشد یا برای

دعوت وضیافت بود ویا برای خوردن خود باشد یا برای صدقه و
خیرات بود ویا برای فروختن گوشت باشد ویا برای تقرب وتعظیم
غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سورهٔ فاتحه و اخلاص
و درود مقرر کرده اند برای هرکه باشد برای او تعالی باشد یا برای
پیغمبری ویا برای پیری و بزرگی یا که برای جنی ویا برای روح
خبیثی مانند شیخ سدو وغیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاتحه
چراغان شب برات و امثال آن چنانچه این معنی درمیان
خوندکاران وپیرزادگان جاهلان و ملا قرآنیان معمول و مروج
است چنانچه سابق ازین مفصلا مرقوم شده است لیکن دانستنی
است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصص کلام
الهی نمی تواند شد زیرا که لفظ ما اهل عام است اگرچه محل نزولش
خاص است و قاعده شرعیه است که درباب عموم وخصوص احکام
شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه
باجماع مجتهدین واتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه
عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس
در مادهٔ استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص
مورد آن اعتبار ندارد * وخلاصه آنکه خصوص مورد نصوص مخصص

بعض ۲) خواهند لما في جميع كتب اصول الفقه العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب و ازاینجا است که اکثر آیات الهی و احادیث نبوی در محلهای خاصه و در وقت های مختصه وارد شده اند و نیز در شان مکلفان که دران زمان حاضر بودند نازل شده پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی هرگز در حق عموم خلایق نافذ و ساری و تا ایام قیامت باقی و جاری بودی بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی اما ازانجا که الفاظ قرآن و حدیث عام است و بمحلی و بشخصی خاص نیست لهذا احکام آنها در حق جمیع مکلفین تا بقای نوع انسانی و درباره جمیع اهل بلاد تا فنای دنیای فانی دائم و قائم خواهد ماند او تعالی این دین قویم و شرع مستقیم را با سطوت تمام و ثروت تام تا توالی لیالی و ایام جاری و ساری و ماضی و باقی دارد پس هرگاه که مدلول حقیقی و مفهوم تحقیقی آیت واقی الهدایت مطلق رفع صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح پس همان عموم و اطلاق درباب استنباط احکام و استخراج مسایل معتمد و معتمد خواهد بود و ازاینجا است که حضرت مولانا امام المفسرین فخرالدین رازی در تفسیر کبیر او لا در تفسیر آیت مذکوره نظر بر خصوصیت

مورد و محل نزول او کرده تفسیر بالاخص به معنی مجازی الوثن نموده وثانیاً بلحاظ اطلاق لفظ و باعتبار عموم وضع لغوی تفسیر آورده وهر دو را از سلف نقل کرده اما عموم لفظ را ترجیح داده چنانچه در تفسیر سوره بقره فرموده است قوله وما اهل به لغیر الله قال الاصمعی الاهلال رفع الصوت وکل رافع صوته فهو مهل وهذا معنی الاهلال فی اللغة ثم قیل للمحرم مهل لرفعه الصوت بالتلبیة والذابح مهل لان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتهم بذکرها فمعنی قوله تعالی ما اهل به لغیر الله یعنی ماذبح للاصنام وهو قول مجاهد وضحاك وقتادة وقال الربیع ابن انس وابن زید یعنی ماذکر علیه غیر اسم الله تعالی وهذا القول اولی لانه اشد مطابقة للفظ القرآن قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا وذبیحته ذبیحة مرتد انتهی ترجمه عبارت مرقومه سابقا مرقوم شده است فتذکر اما بعضے از کسانیکه درمیان عوام بلقب مولوی صاحب مشهور اند وابا عن جد بعادات عرفیه وبدعات رسمیه گرفتار اند و محبت رسوم کفار و مودت عادات فجار در رگ و پوست ایشان جاری وساری است خصوصا بدنذور حضرات اولیاء ونیازهای

بمقالات علماء عادی و دیگران زاہادی اند وجمیع مراسم کافران و ہنود ان کہ در میان این ہا مروج است حق می انگارند علی الخصوص نذر اولیاء را کہ جزو ایمان بلکہ عین دین اسلام می شمارند و بتاویلات فاسدہ و باستدلالات ضعیفہ و روایات شاذہ آن ہمہ رسوم کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عند الذبح توہم کردہ صورت مرقومہ را حلال می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن وحدیث و اجماع و قیاس شرعی است و ہم مخالف روایات فقہیہ و اقوال مجتہدین * اما خلاف قرآن وحدیث پس از کتب تفاسیر متعددہ و احادیث صحیحہ منقول شد فہل من مدکر فلیل کر و مخالف اجماع پس بجہت قاعدہ اجماعیہ کہ العبرۃ لعموم اللفظ لا لخصوص السبب و مخالف قیاس شرعی پس بسبب آنکہ ہرگاہ جانوری کہ وقت ذبح او از زبان نام غیر خدا خواندہ شود بالاتفاق حرام است پس جانوریکہ وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تقرب او داشتہ شود البتہ بطریق اولی حرام خواہد شد اگرچہ از زبان نام مبارک او تعالی گفتہ شود زیرا چہ در صورتیکہ لسان و جنان مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است نہ عبارات زبانی و کلمات دہانی * و روایات فقہیہ از کتب معتمد

مکتوب شده است و آینده نیز بقضاء تعالی از کتابهای متعدده مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلینظر * و ازاینجا است که در کتب فقهیه حرمت ذبیحه که به نیت تقرب الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق والعموم مرقوم است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود * و نیز برابر است که نام خدا گفته شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی وکلام ربانی بقید عند الذبح بلا دلیل است بلکه تعمیم نصوص شرعیه واطلاق دلایل شرعیه را از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است نعوذ بالله منهم ومن اهوائهم ونلوذ عنهم وعن اغوائهم خدای تعالی هوای نفسانی واغوای شیطانی را از دل هوا منزل ایشان دور کرده براه راست رحمانی و هدایت ربانی آرد زیرا که تا وقتیکه هوای نفسانی تابع حکم ربانی نگردد هرگز ایمان و ایقان میسر نشود * چنانچه در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب والسنة مرقوم است که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

وپیرو هر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت * پس اگر
مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی علیه الصلوٰة و السلام در
وقت معارضهٔ داعیهٔ حق و باعثهٔ هوا پس مراد نفی ایمان کامل
است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت اوست
پس مراد نفی اصل ایمان است و فرمود هوا تابع شود و نه گفت منتفی
و منعدم گردد زیرا که انتفاء هوا و انعدام آن مطلقاً ممکن نیست و کمال
نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هوا باشد و تابع
حق و منقاد امر باشد کذا فی ترجمة الشیخ * اگر کسی گوید که لفظ ما اهل اگرچه
بر حسب لغت و حقیقت مطلق است اما عادت کفار که ایشان در
وقت ذبح نام بتان را میخوانند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او متروک
نگردد زیرا چه قاعده اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادت
ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ متروک خواهد شد
و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
خواهد شد کما فی کتب الاصول والحقیقة تترک بدلالة العادة
جوابش بدو وجه است * وجه اول آنکه عادت قوم کفار عرف
عملی است و عرف قولی مقید اطلاق لفظ مطلق می شود نه عرف عملی

لما في العناية في فصل الوكالة بالنكاح من باب الاولياء والاكفاء
العرف علي نوعين لفظي نحو الدابة يقيد بالفرس ونحو المال
بالابل وعملي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الناس
كذا كلبسهم الجديد يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق اللفظ لان
اطلاق اللفظ تصرف لفظي والتقييد يقابله ومن شرط التقابل اتحاد
المحل الذي يردان عليه انتهى ومراد از عادت كه در عبارت كتب
اصول مرقوم است عادت قولي است كه معين اطلاق نصوص مي گردد
چنانچه در شروح وحواشي آنها مصرح است * وجه دوم آنكه بطريق
تنزل يعنے بعد تسليم آنكه عرف عملي مقيد لفظ مطلق باشد پس
اين تخصيص در باب ايمان جاري است نه در مطلق الفاظ لما في
الاشباه فصل في تعارض العرف مع اللغة صرح الزيلعي ونحوه بان
الايمان مبنية على العرف لا على الحقايق اللغوية * جواب سيوم از شبه
قيد عند الذبح آنكه اهلال لغير الله بر دو نوع است اول آنكه عند
الذبح اهلال كند * دوم آنكه قبل ذبح اهلال كند بعد ازان همين
نيت باقي و مستمر ماند تا آنكه به نيت سابقه ذبح كند اگرچه در
ظاهر بر حسب عادت قديمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد
پس در صورت اولي اهلال در وقت ذبح حقيقة وشرعا موجود است *

و بعد صورت ثانیه شرعا وحکما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال و بموجب قاعده شرعیه که اذا وجد شی ولم یطرء علیه ضده یحکم بوجود ذلك الشی * یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد ازان رافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی که بانعدام آن تیقن بناشد * مثالش آنکه کسی وقت خروج از خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا خواهم کرد بعد ازان از نیت سابقه بر نگردد و هم منافی آن ازو سر زده نشود و وقت دخول در مسجد معهود تجدیداً نیت نکند و نماز شروع نماید درین صورت نمازش ادا خواهد شد و نیت سابقه کافی و وافی خواهد بود * لما فی الاشباه فی البحث الثامن فی وقت النیة اذا توضا فی منزله لیصلی الظهر ثم حضر المسجد و افتتح الصلوة بتلك النیة فان لم یشتغل بعمل آخر تکفیه تلك النیة المتقدمة علی الشروع و تبقی الی وقت الشروع حکما اذا لم یبدلها بغیرها کما فی الصوم * و ایضا فیه فی شرایط النیة الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیة و المنوی انتهی پس اگر قید عند الذبح تسلیم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مسئوله در آیت موصوفه داخل خواهد شد زیرا چه اهلال عند الذبح عام است

که حقیقةً باشد یا حکما و شرعا و درصورت مرقومه اگرچه حقیقةً متحقق نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه معترض فهمیده است نعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر الله یا تقرب غیر الله نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی از کجا پیدا شد * و خلاصه شبهه آن است که اگر قید تعظیم غیر الله زیاده کرده شود پس اعتراضات و قباحات که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بمجرد نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود * چنانچه در صورت بیع و شراء و هبه و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان کس است * جوابش این است که قید تعظیم و تقرب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله است * چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در آیت کریمه وما ذبح علی النصب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که تسلیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شود پس این ذکر حکما و شرعا تا ذبح باقی می ماند اما

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلاف ذکر سابق یافته نه شود* چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در صورت مذکوره خلاف ذکر سابق یافته شده است زیراچه وقت ذبح از اهلال بنام غیر خدا رجوع کرده اهلال بنام خدای تعالی کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقة منتفی است حکما و شرعا نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال نباشد*

جوابش به دو وجه است اول آنکه* ار بقای ذکر سابق بر بقای نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی تقرب بغیر خدا تا وقت ذبح باقی و مستقر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعا باقی و مستمر خواهد بود* و این را دو صورت است اول آنکه حقیقة موجود و باقی باشد باین طور که تجدیدا گو استینافا گو نیت تقرب به آن غیر عند الذبح کرده باشد* دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد باین طور که از نیت سابقه برنگردد و آنرا از دل خود دور نکند اگرچه وقت ذبح اعادهٔ آن نیت سابقه نه کرده باشد زیراچه در شرع شریف قاعده مستمره است که وقتی که قصد و نیت امری یافته شود بعد ازان تا وقتی که نیت و اراده سابقه را از دل خود دور نکند یا امر مخالف و مناقض نیت ماضیه یافته نه شود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعا و حکما نیت ماضیه را اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده می شود * چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزهٔ فردا کرده شود و مناقض آن یافته نه شود پس شرعا نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت روزه حکم نموده می شود * و هرگاه این قاعدهٔ شرعیه معلوم شد پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعا موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز شرعا باقی ماند و هرگز منتفی و منعدم نگردید * چنانچه از اشباه و نظایر مفصلا منقول شد * پس باوجود بقای اهلال نام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب بجناب او تقدس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد زیرا که تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان هردو شرط است و اگر یکی ازین دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود چنانچه سابقا از جامع الرموز وغیره مرقوم شد فتذکر * و سر درین باب آن است که چنانچه تسمیه مطهر ذبیحه است هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع مطهر و منجس نجس خواهد شد * چنانچه قاعدهٔ شرعیه است که اگر

شی طاہر و شی نجس مخلوط گردد پس غلبہ نجس را ست * وظاہر
است کہ ہر چیز نجس حرام است زیرا چہ انتفاع و استعمال
نجس مطلقا حرام است بہر وجہ کہ باشد و اکل اعظم وجوہ انتفاع
است چنانچہ در ہدایہ در کتاب الاشربہ مرقوم است
الانتفاع بالنجس حرام ولانہ واجب الاجتناب وفي الانتفاع بہ اقتراب
پس این ذبیحہ نیز حرام است * جواب دوم آنکہ منجملہ شرائط
حل ذبیحہ سہ شرط است * اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی * دوم
تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچہ سابقا از جامع الرموز و در مختار
منقول شد * سیوم اخلاص یعنی خالص کردن ذکر او تعالی از
غیر لما فی الہدایۃ والشرط الذکر الخالص پس اگر یکی ازین سہ
شروط فوت شود ذبیحہ حرام خواہد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر او
تعالی گوید اگرچہ با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند
و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آرد اگرچہ با تعظیم او تعالی و یا ذکر او
تعالی خلط کند درین ہر چہار صورت ذبیحہ حرام خواہد شد * پس در صورت
مرقومہ کہ قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جنانی او گفتہ
باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در حالیکہ تعظیم غیر
در دل باقی باشد اگرچہ با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحہ حرام

خواهد شد به جهت آنکه درین صورت اگرچه ذکر زبانی بنام غیر وقت ذبح یافته نشد اما ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی است اگرچه بقای حکمی بود پس بیشک ذبیحه حرام است * زیرا چه اخلاص دلی به تعظیم او تعالی که شرط حل ذبیحه است درین صورت مفقود است * و نیز قاعده شرعیه است که هرگاه زبان و دل مختلف شوند پس انچه در دل است شرعا معتبر است لما فی الاشباه فی البحث الخامس فی محل النیة اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما فی القلب چنانچه سابقا نیز مذکور شده است و دلائل آن از کتب فقه و فتاوی بفضله تعالی مذکور خواهد شد فانتظر * وسر درین باب آن است که ذبح یعنی صرف ریختن خون جانوری عبادت محضه است و مخصوص بحق عز و علا است پس برای غیر خدای تعالی هرگز جایز نیست بلکه حرام محض بلکه کفر است * چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذابح قائل اند کما مر مرارا و یجیئ ایضا تکرارا * و قاعده شریعت است که هر عبادت بهر کیفیتی و کمیتی که در شرع وارد است دران زیادتی و یا کمی کردن از طرف خود جایز نیست * خلاصه آنکه به هیچ وجه تصرف دران درست نیست و هرگاه که ذبح یعنی کشتن جان جانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز بهر وجهیکه جان آفرین مقرر ساخته است به همان وجه ادا نمودن
ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود دران نمودن
حرام است * و ذبح در شرع باین طور ماموراست که شخصی
عاقل صاحب ملت توحید جانوری را که در شرع حلال است باله
تیز رگهای که در گردن حیوان است قطع کند در حالیکه از زبان نام
شریف او تعالی بدون ضم چیزی دیگر بگوید و در دل نیز تعظیم او تعالی
بغیر شرکت احدی در آرد پس اگر ذابح موحد نبود یا آله تیز
برنده نباشد مانند آنکه از عصا سر جانوری را بشکند حرام خواهد شد *
و هم چنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت با نام او تعالی ذبح
کرده شود و علی هذا القیاس اگر به تعظیم غیر خدا یا با ضم تعظیم
او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد * و سر درین باب
همان است که ذبح در شرع عبادت است پس اگر
بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب بجناب او تعالی خواهد بود
والبته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا و یا تعظیم غیر و یا به شرکت
غیر با و تعالی در ذکر ظاهری یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز
منسوب بحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مطرود و مردود خواهد بود
و بی شک حرام و نجس خواهد گردید * و نکته درین باب آن

است که شریک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات خواه در صفات مبغوض ترین افعال است نزد حضرت واحد احد متوحد تعالی عما یشرکون و تقدس عما یقوله المشرکون و تنزه عما ینسبه الضالون لهذا فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء یعنے خدای تعالی هرگز نیامرزد شرک را و بیامرزد سوای شرک را برای هر که بخواهد ❀ و در صحیح مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال رسول الله ﷺ قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک من عمل عملا اشرک فیه معی غیری ترکته و شرکته و فی روایة فانا منه بری و هو الذی عمله ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی فرمود که من بے نیاز ترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد کاری را که شریک گردانید دران کار با من غیر مرا بگذارم آن کار را و شرکت او را ❀ و در روایتی آن است که پس من بیزارم ازان کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد برای او یعنے آن چیز برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم آن را از یرا که چون به سبب شرک خفی دران پیدا گشت پس قابلیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد ❀ لهذا آن چیز

مردود درگاه احد و آن شخص رانده بارگاه صمد گشت والعیاذ بالله منه پس هرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت است تعظیم غیر خدا ملحوظ گشت درحقیقت این عبادت برای غیر صادر شد پس بی شبهه خبثی قوی در وی پیدا شد که بدتر از مردار گشت * زیرا که مرده بدون تعظیم خدا مقبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا کشته گشته است و از اینجا است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی * و هرگاه اخلاص در عبادت شرط است پس لحاظ غیر در عبادت گنجایش ندارد چنانچه او تعالی فرمود * وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء حکم کرده نه شدند مگر آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بیزار اند از جمیع ادیان دیگر * و چون قصد و لحاظ غیر در آن دخل یافت هرگز اخلاص متحقق نه شد پس همانا که از درجهٔ مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب است که در حدیث صحیح وارد است که ریا یعنی عبادت فعلی برای معاینه کنانیدن غیر و هم چنین سمعه یعنی عبادت قولی برای شنوانیدن دیگری قسمی از شرک است چنانچه در مشکوة

شریف است که الریاء الشرك و این جمله را اسب باد فرمودند و وجهش همان است که هرگاه در عبادت عملی یا قولی ملاحظه غیرو قصد آن مداخلت یافت بوی شرک پیدا کرد و بدرجهٔ قبول عروج نیافت بلکه در رد گردو و طرد بیفتاد پس ذبح جانوری یا ذکر زبانی بنام خدا و یا تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابهت با نماز با ریا دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود و غیره برای خدا می کند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدا می نماید اما در دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بغیرا و مقصود می دارند

و سر درین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف که در ابتدای مشکوة وارد است انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی یعنی بجز ازین نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت است و بجز ازین نیست که برای هر مرد چیزی است که نیت آن کرده باشد * و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدرستیکه الله تعالی نظر نمی فرماید بسوی صورتهای شما و اموال شما و لیکن نظر می فرماید بسوی دلهای شما و اعمال شما * پس ظاهر شد که تسمیهٔ خدا از زبان

بانیت تعظیم غیر در جنان اصلا شرعا معتبر نیست بلکه معتبر همان
است که در روان است و نیز قاعدهٔ شرعیه که اذا اختلف
القلب واللسان فالمعتبر ما في القلب على ما مر من الاشباه ❊
و هرگاه جانور مرقوم بسبب نیت تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او
محل شرک شد و شرک نزد او تعالی نجاست است و از نجا است که
او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی انما المشرکون
نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است
علاوه برین آنکه در صورتیکه نام غیر خدا را در وقت ذبح جانوری
بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک
زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت
ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیحه حرام و نجس خواهد شد
و باعث آن شرک نهانی است ❊ اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول
قید مذکور را یعنی لفظ عند الذبح هر دو صورت مرقومه را یعنی ذکر
حقیقی و حکمی را جمع در میان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا که
صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی جوابش
اولا آنکه مفسریکه قید مرقوم را در تفسیر خود ها آورده اند شافعی
المذهب اند و نزدستان جمع بین الحقیقة والمجاز درست است

کما فی کتب الاصول پس این اعتراض بر حنفیان متوجه نمی شود
زیرا چه ایشان قید نمی دهند بلکه تجویز هم نمی کنند و از انجا که اکثر
اهل تفاسیر متقدمین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً
تفاسیریکه درین دیار مروج است اکثر ازان تالیف ایشان
است چنانچه بیضاوی وجلالین وکشاف وغیره پس اگر کسی
از حنفیان متاخرین بجهت تبعیت شان در مراسری هم چنان
عبارت را نقل کرده یا ترجمه نموده چه عجب چنانچه صاحب
تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است * جواب ثانیاً آنکه
درین جا جمع بین الحقیقة والمجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیراچه
مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است
هر دو صورت را و عموم مجاز نزد حنفیان جایز است کما فی کتب
الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضرور است و درین جا کدام
قرینه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل
همین قرینه قویه کافی است که معترض از ان غفلت نموده است *
وثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعیه است و اصطلاحات شرعی اگرچه
به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرع حقیقت است مجاز
نیست حتی که محتاج بسوی قرینه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلحاظ قید عند الذبح آنست که تو سلمنا که قید عند الذبح اتفاقی
نباشد بلکه احترازی بود پس فائده اش این تواند بود که
حرمت آن جانور بر تقدیری است که اهلال در وقت ذبح
موجود و باقی باشد یعنے اگر قبل از ذبح از اهلال سابق در گذرد
و ازان نیت باز گردد و خالصته لله ذبح کند حلال خواهد شد و
یا آنکه جانور منذور مرقوم را پیش از ذبح او بفروشد و یا بکسی
بدهد تا البته اهلال متقدم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقی نخواهد بود
پس قید مذکور احتراز ازین صورتها باشد* پس می گویم که با وجود
این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی تواند شد*
جواب پنجم آنکه ازانجا که آیت موصوفه ظاهرا شامل است
تملیک را که برای غیر الله نموده شود یعنے جانوری که آواز
برداشته شود بر او نام غیر خدا بقصد تملیک او برای آن غیر
پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه
بردن نام انسانی بر جانوری بقصد تملیک او برای آن در شرع
درست است پس ممکن است که مفسرین مقیدین غرض
از قید مذکور اخراج صورت تملیک را قصد کرده باشند و حاصلش
آنکه جانوری که بنام غیر خدا مشتهر کرده شود وقتی حرام است که

مقصود ناذر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این
جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورتهای
تمایک که این مقصود در آنها مفقود است * پس با وجود احتمال
مرقوم تمسک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون
لفظ ما عام است جانور و چیز دیگر را پس محتمل است که مراد
مفسرین مذکورین از قید مرقوم تخصیص لفظ ما بحیوان
بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره
باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است
پس از این قدر دانستنی است که از جوابهای مرقومه کسی
گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و مولف این رساله
آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف
روایت و درایت است چنانچه مفصلا مذکور شد بالا مزید علیه
صرف بلحاظ ارخای عنان و توسیع میدان جولان و بملاحظه
توفیر الزامات و تکثیر افادات این احتمالات عقلیه و تقریرات
دقیقه به معرض بیان و بمشهد بیان آورده و در حقیقت جواب
حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا
عبدالعزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عزیزی بآن اشاره فرموده اند

شعر فان القول ما قالت جزام * وان کثر التجدم في الکلام و این
قابل البضاعة و کثیر الشناعة اگرچه درین باب
بسیار دست و پا زده و حکم مذکور را به منصهٔ بیان جلوه عیان
داده و هر دعوی را بوجوه شتی آثابت نموده و بدلایل قطعیه
و براهین یقینیه بپایهٔ ثبوت رسانیده و دفع معارضات و رفع
شبهات حتی الامکان کرده اما فضل تقدم و شرف سبق
مر جناب عالی قباب را است قدس الله سره العزیز

فلو قبلی مبکاها بکیت صبابة * بسعدی شفیت النفس قبل التندم
و لکن بکت قبلی فهیج لي البکا بکاها فقلت الفضل للمتقدم

و اگر کسی را شبهه خطور کند که در صورتیکه معنی ما اهل به لغیر الله
ما نودی علیه اسم غیر الله باشد و قید عند الذبح نیز معتبر نباشد
و لفظ ما که در آیهٔ کریمه واقع است شی عام است یعنی خواه
من قبیل جانور باشد یا غیر آن بود از قبیل ماکولات و مشروبات
یا از جنس دیگر مانند زر و سیم و غیره پس اگر مراد ازو بالخصوص
جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم او وجه
تفسیر کلمهٔ ما بلفظ جانور چیست * جوابش آنکه از تقریرات سابقه
و تحریرات لاحقه که در اثبات معنی آیهٔ کریمه از کتب لغات

وتفاسیر مبین گردید و نیز از تحریرات ماضیه که در سوالات وجوابات مرقوم شد ظاهر و هویدا و باهر و پیدا گشت که حاصل معنی آیهٔ شریفه نذر لغیر الله است و نذر لغیر الله هر چیزیکه باشد و برای هر که بود مطلقا حرام است و مورد آن نیز عام است پس اگر شی مطلق از هر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات مباحه خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت مجیده مجرد اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بقرینه میته و خنزیر و موقوذه منخنقه و ما اکل السبع و ما ذبح علی النصب وغیره تخصیص لفظ ما بحیوان کرده شود بعید نیست و نیز برعایت شیوع عادت مردمان که اهلال بر جانوران می کنند نه بر اموال دیگر چنانچه فاتحه رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند نه بر جنس ملبوسات و نه بر صنف دراهم و دنانیر و فلوس وغیره اگر خاص جانور مراد داشته شود عجب نبود * اما از انجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده داشته باشد بلا قرینهٔ قطعیه قرآنیه و بغیر دلالت حدیث صحیح مجمع علیه حمل آن بر احدی از معانی محتمله و بدون ورود اجماع مفسرین معتمدین ترجیح احدی از مدلولات متعدده هرگز جایز نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان

کرد بلکه همین قدر باید گفت که هر دو احتمال درست و ممکن
است والله اعلم بمراده * و از این جا است که مفسرین محققین
در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدده
می دارد محتملات عقلیه متنوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی از انها
را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا چه در مشکوة شریف در
کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
فی القران برأیه فلیتبوء مقعده من النار کسیکه بگوید در تفسیر قرآن
برای وعقل وقیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد
پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ
وفي رواية من قال في القران بغير علم فليتبوء مقعده من النار
ونیز در کتاب وباب مرقوم مرقوم است قال رسول الله
صلي الله عليه وسلم من قال فی القران برأيه فاصاب فقد
اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن وتاویل کند در ان از پیش
خود پس صواب کند ودریابد حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنی
اگرچه در واقع حق وصواب اتفاق افتاد اما چون در قصد وطریق
او خطا کرد حکم خطا دارد * و شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در
شرح این حدیث گفته که اگر تفسیر آیتی کند وجزم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جز بنقل از ائمهٔ اهل تفسیر که بر سد سند آن بحضرت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهی اگر کسی گوید که در صورتیکه احدی جانوری را بنام غیر خدای تعالی نام زد کند و یا زمینی و یا چیزی دیگر را باین لفظ که این چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای فلان پیر نذر کردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال این ها اما در دل خود مراد و مقصود ازین کلام آن دارد که نذر برای خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابیکه از خورانیدن آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد * پس این نذر صحیح و خوردن آن چیز و محاصل آن زمین جایز است یا نه * اگر جایز است پس کسیکه بنام اولیاء نذر و نیاز می کند همین مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود * حال آنکه علماء متقدمین و فضلاء متاخرین قرناً بعد قرن باستحلال آنها فتوی داده اند و خود ازان ها انتفاع گرفته و بدیگران رسانیده اند

علمای پیشینان و فقهای گذشتگان بر این اعتراض نکرده
و احدی ازان اعراض نه نموده پس در حقیقت اجماع تمامی مسلمین
بر جواز و تحل آن منعقد گشت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن * و نیز ارشاد
نموده اند که لا تجتمع امتی علی ضلالة * و امثال آنها پس انکار
اجماع مرقوم بسوی انکار این همه احادیث رجوع می کند
والعیاذ بالله منه * جوابش موقوف بر تمهید مقدمه ایست و آن
این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
عوام نذر لغیر الله می کنند تاویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام
را مبدل بحلال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
شائع و ضائع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
این قدر نمی فهمد که این تاویل رکیک و عذر لنگ هیچ وجه
نا ذر را و هم ماول را فائده نمی بخشد زیرا چه بیچاره عوام کالانعام اند
این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سلیم
شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نیز می رانند * زیرا چه
کسی که در دل خود نذر خدای تعالی منظور دارد و تقرب
بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و کدام

حاجت روا داده که از زبان نذر بنام غیر خدا نماید و خود را
در صورت حرام و کفر و شرک انداز د آیا آن کس قدرت
نمی یابد که انچه در دل دارد بر زبان نیز آرد * پس فی الواقع
این همه تاویل اقوال جهال و تصحیح افعال و اعمال ایشان
موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است نعوذ بالله
من شرور اقوالهم ومن سیئات اعمالهم في الفصول العمادية في
فصل ما یوجب الکفر وما لا یوجبه اعلم انه اذا کان في
المسئلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد یمنع التکفیر فعلی المفتي
ان یمیل الی الوجه الذي یمنع الکفر تحسینا للظن بالمسلم ثم
ان کانت نیة القائل ذلك فهو مسلم وان کانت نیته هو الوجه الذي
یوجب الکفر فلا ینفعه حمل المفتي کلامه علی الوجه الذي لا یوجب
الکفر * و یومر بالتوبة والرجوع عن ذلك وبتجدید النکاح بعد
الاسلام * ثم ان اتی بکلمة الشهادة علی وجه العادة لم ینفعه ما لم
یرجع عما قال لانه بالاتیان بکلمة الشهادة علی وجه العادة لا یرتفع الکفر
یعنی بدانکه وقتی که در صورتی چند وجوه یافته شود که هر یکی
از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
تقدیر واجب است بر مفتی که بمرد مسلم گمان نیک بر د و

به کفر او حکم نکند بلکه بر حسب وجهی که کفر را منع کند فتوی دهد پس مردا شتنی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان وجه مکفر بود پس حمل مفتی کلام او را بر وجه غیر مکفر هیچ فایده نمی بخشد بلکه فتوی مفتی رایگان است زیرا چه در نفس الامر آن کس کافر شده بحکم امر کرده خواهد شد بتوبه و استغفار و رجوع ازان قول و عمل و به تجدید اسلام و به تزویج ثانی باز وجه خود پس مرباد داشتنی است که اگر شخص مرقوم کلمه شهادت را بر سبیل عادت سابقه خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد بلکه ضرور است که اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سر نو ایمان آرد و تجدیداً کلمه توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمه شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرتفع نمی شود مادامی که قول مکفر را ترک نه کند و ازان رجوع نه نماید و تا وقتیکه کفر او مرفوع نه شود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

باید دیگر ضد اند و دو ضد در یک جا جمع نمی شوند انتهی * پس
بعد تمهید مقدمهٔ مذکوره بدانکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج
است بر دو نوع است * اول آنکه آن غیر را بصورت
منادی نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیر دستگیر
این جانور را یا جانوری را نذر و نیاز شما کردم قبول فرمائید
اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد * دوم آنکه
بدون ندا باینوجه که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
بز را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال
آن بهر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورتها در معنی
نذر لغیر الله محکم است اصلا احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
زیرا چه حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیت
خلاف ظاهر هرگز معتبر و مقبول نخواهد شد * و تاویل مرقوم در
سوال اصلا گنجایش ندارد زیرا چه قاعدهٔ اصول است که در
هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او
محمول خواهد شد تا وقتیکه قرینه قویه بر خلاف آن یافته نشود *
و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

[illegible] مسموع و معتمد نخواهد شد زیرا چه قاعدهٔ اصول
نست که هر کلامی که در مرادی صریح باشد حکم او لازم
خواهد شد و محتاج بسوی نیت و ارادہ نخواهد شد
خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای
نذر باشد محتاج بسوی نیت نخواهد شد لما فی الچلپی
حاشیة شرح الوقایة قوله ثم ان لم ینو شیئاً الخ اقول وجه کونه نذرا
ان هذا اللفظ موضوع للنذر فلا یحتاج الی النیة لانه حقیقة کلامه
و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هرچه
در نظر دیده و در ظاهر شنیده شود بر حسب آن اجرای احکام
دنیاوی نموده خواهد شد * و نیز ملاحظهٔ آنکه الفاظ ناذرین
مبتنی بر عرف است یعنی عبارت ناذر بر معنی عرفی محمول است
و عبارت مرقومه در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در
معنی نذر لغیر الله معروف و مستعمل است چنانچه در اشباه در
قاعدهٔ سادسه العادة محکمة مرقوم است * ومنها الفاظ الواقفین
تبتنی علی عرفهم وکذا لفظ الناذر والموصی والحالف * پس
بر تقدیریکه عبارت مرقومه از کسی صادر گردد و قرینهٔ قویه بر خلاف
ظاهر کلام او یافته نشود بلا تامل بحرمت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح کند حکم بحل آن نموده خواهد شد مگر وقتیکه قرینهٔ قطعیه بر خلاف آن یافته شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی جانوری را پیش قبری یا بتی و امثال آن برده و تعظیم آنها کرده و اهتمام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند اگرچه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک و بلا تامل بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیراکه این همه افعال ظاهری قرینهٔ خفیه و دلالت قویه بر ذبح لغیر الله دارد هیچ تاویل را دران دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل آن از کتب متعدده بفضله تعالی مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلینتظر و بالفرض والتقدیر اگر فی الواقع ناذر مرقوم معنی حقیقی کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد دارد یعنی الفاظ نذر لغیر الله گوید و مقصود و ملحوظ از ان تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر صرف ایصال ثواب آن نذر بروح او منظور باشد پس دیانةً فیما بینه و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

و است باطن و نهان و ظاهر و عیان است
مجرد صحیح است و منذور حلال اما قضاءً یعنی در احکام
دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بلکه بحرمت شئ منذور
مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقومه
مطلع خواهد شد در حق او حرام است لما في الاشباه في المبحث
التاسع في محل النية لو قصد بلفظ غير معناه الشرعي وانما قصد
معنى آخر كلفظ الطلاق واراد به الطلاق من وثاق لم يقبل قضاء ويدين
یعنی اگر کسی کلامی بگوید و معنی شرعی آن اراده نکند بلکه
معنیٔ دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجهٔ خود را
بگوید که تو طالق هستی و ظاهر کند که مراد من معنیٔ شرعی
آن که رها کرده شده از نکاح است نبود بلکه رها کرده از قید و
زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد
کرد بلکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت
خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و
همچنین در اکثر کتب فقه و اصول مصرح است برای خوف
اطالت که مفضی سوی ملالت است عبارتهای آنرا درینجا
نقل کرده نشد اما دانستنی است که بدین تقدیر احکام

نذر اللہ جاری خواہد شد یعنے مصرف آن فقراء و مساکین و امثال آنہا خواہند بود و ناذر را و اولاد و آباء او و را و اغنیا را خوردن آن جایز نخواہد بود چنانچہ در کتب فقہ مسطور و درین رسالہ نیز مذکور است وخلاصۂ تقریر این مقام و تحریر این مرام آن است کہ در صورتی کہ کسی از زبان خود نذر لغیر اللہ کند پس برحسب ظاہر قول ناذر جمیع مسلمانان را واجب است کہ آن چیز را حرام دانند و ہرگز او را نخورند مگر وقتی کہ نذر برای خدا بہ تقرب او تعالی بالیقین ظاہر و آشکارا شود و ہرگاہ نذر اللہ متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تناول آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای اغنیا جایز نیست اگر کسی گوید کہ تسلیم کردم کہ آیت کریمہ ما اہل بہ لغیر اللہ شامل است جانوری را کہ بنام غیر خدا نامزد کردہ شود و وقت ذبح او نام خدا گفتہ شود یعنے آیۂ شریفہ مقتضی حرمت صورت مرقومہ است اما در جزو ہشتم در رکوع اول در سورۂ انعام موجود است مالکم ان لاتاکلوا مما ذکر اسم اللہ علیہ وقد فصل اللہ لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیہ یعنے نیست مر شما را آنکہ نہ خورید از آنچہ یاد کردہ شود

ما بر او و بد رستیکه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان
فرمود برای شما انچه حرام کرده شده است بر شما مگر وقتیکه
مضطر شوید یعنی ناچار شوید بخوردن آن انتهی پس آیت مذکوره
شامل است صورت مرقومه را و مقتضی حل آن است پس
این آیت که متاخر است چرا ناسخ آن نباشد و اگر
بالفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین
دو آیت متقدم است پس در صورت مرقومه تعارض آیتین
ثابت خواهد شد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع
باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذا تعارضا تساقطا
والاصل الاباحة یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند و یکی را
بر دیگری ترجیح نباشد پس هر دو از درجهٔ اعتبار و احتجاج
ساقط می شوند بعد ازان رجوع کرده می شود باصل هر شی که
اباحت است * جوابش بر چند وجه است اول آنکه می پرسم
که آیت ثانیه عام است جمیع جانوریرا که براو نام خدا ذکر کرده
شود بهر نهجیکه باشد یا خاص است بصوریکه در شرع معهود
و معین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید
که جانوری که برو نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا و یا از

نگ کرده شود یا برای بتی و سنگی و قبری و امثال آنها ذبح کرده
شود حلال باشد و حالانکه حرمت این صور تها منصوص قرآنی است چنانچه
در آیت مرقومه و المنخنقة والموقوذة والنطيحة والمتردية وما
ذبح على النصب الخ بالتفصیل مرقوم شد * پس معلوم شد
که آیت مرقومه خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود
و ذبح کرده شود بشرایطیکه در شرع شریف مقرر و معین است
و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تعظیم خدای تعالی کرده
شود و اگر برای تعظیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام
است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته
باشد لما مر سابقا و آنفا بما لا مزید علیه لیکن
درین جا نیز برای تنبیه و تذکیر عبارت دو کتاب مکرراً مرقوم
می کردد في جامع الرموز فلو سمى على ذبيحة و ذبح لغيره تعالى لم يحل
وانما قلنا لله تعالى لانه لو سمى وذبح لغيره تعالى لا يحل لانه ذبح
تعظيما له لا لله تعالى * وفي الدر المختار ولو سمى ولم تحضره النية
صح بخلاف ما لو قصد بها التبرك في ابتداء الفعل او نوى بها امر
آخر لا يصح فلا يحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام
... آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد كما هو الظاهر

جواب دوم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت
اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که درمیان هر دو
آیت تعارض واقع است پس دانستنی است که قاعدهٔ کلیه
اصول فقه است که هرگاه دریک صورت دلیل محرم و دلیل
مبیح هر دو جمع شوند و تاریخ آن ها معلوم نباشد که کدام مقدم
است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبود پس عمل
به محرم کرده خواهد شد لما فی الاشباه والنظایر اذا اجتمع الحلال
والحرام غلب الحرام حدیث اورده جماعة ما اجتمع الحلال والحرام
الا غلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دلیلان احدهما
یقتضی التحریم والآخر الاباحة قدم التحریم وهکذا فی کتب الاصول
ترکناه مخافة الاملال و معترض که بجمله اذا تعارضا تساقطا ویحکم
بالاصل الذی هو الاباحة را قاعده کلیه نام نهاده است منشا ی
آن سوء فهمی و لاعلمی او است بانکه قاعدهٔ کلیه اذا تعارض المبیح
والمحرم یعمل بالمحرم مخصص قاعدهٔ مذکوره است جواب سیوم آنکه
در صورت تعارض دو آیت قاعدهٔ اصولیه بر این نوع است که
وقتی که درمیان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بحدیث
رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را احدیث موافق

بود راجح می باشد و اگر از حدیث رجحان احدی ثابت نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود * و اگر از قول اصحاب نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده می شود * پستر اگر از قیاس نیز غلبهٔ یکی بر دیگری ظاهر نه شود پس آن وقت باصل آن شئی که دران تعارض واقع شده است حکم کرده می شود بر اینکه اصل آن شئی حل بود یا حرمت اما آنچه معترض گفته که وقت تعارض آیتین مطلقا باباحة حکم کرده می شود پس این غلط محض و افترای بحت است لما فی کتب الاصول حکم التعارض بین الآیتین المصیر الی السنة وبین السنتین المصیر الی قول الصحابة وبین قولی الصحابة الی القیاس وبین القیاسین الی تقریر الاصول و در صورت مرقومه اگر تعارض آیتین مرقومتین فرض کرده شود پس بر حسب قاعدهٔ مرقومه واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود چنانچه حدیثی در ابراهیم شاهی از سنن ابی داود منقول است قوله علیه السلام لاعقر فی الاسلام ای عند القبور و ایضا فیهما ان النبی علیه السلام نهی عن ذبائح الجن * چنانچه آینده بفضله تعالی مذکور خواهد شد * و در دستور القضاة از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبي صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالی
ماذبح امتي علی الاصنام والاوثان والاوزار والآبار والبحار
والانهار والبیوت والعیون والاودیة فالذابح مشرك والذبیحة میتة
پس این احادیث وامثال آن مرجح آیت اولی است
و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومتین از حدیث
مرتفع نه شود پس بر طبق قاعدهٔ مذکوره ضرور است که بسوی
قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع
صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه
سابقا از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لو ان
مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا
وذبیحته ذبیحة مرتد و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین
مزبورتین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعدهٔ
مرقومه لابدی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده
شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام
غیر خدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگرچه در دل
تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس
جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگرچه از زبان نام خدای تعالی بخواند بوجهت شرکت در عات حرمت که تعظیم غیر خدا است در وقت ذبح جانور کما عرفت و متعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگرچه در آیت ثانیه بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر آیت مرقومه مخصص آن است یعنی جمله وقد فصل لکم ما حرم علیکم الخ صورت متنازع فیها را از آیت ثانیه مذکوره خارج می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جمله فصل لکم ما حرم علیکم است چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله الی آخر الآیة و هرگاه آیت کریمه اعنی ما لکم ان لا تاکلوا صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الآیتین نیز ثابت نشد پس بوجه من الوجوه حل جانور منذور مذکور ثابت نگردید * اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سورهٔ انعام موجود است کلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مومنین شامل است صورت مرقومه را پس صراحتاً حکم به خوردن جانوریکه نام خدای تعالی وقت ذبح او گفته شود وارد است بالکه

در صورت باز ماندن از خوردن آن تهدیدی است سخت
چنانچه کلمهٔ ان کنتم بآیاته مؤمنین ناطق بآن است جوابش
آن است که صورت مرقومه از آیت مزبوره مخصوص و منسوخ
است از آیتهای دیگر یعنی آیتهای سورهٔ بقره انما حرم علیکم
المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله الآیة وآیتهای سورهٔ مایده
اعنی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به الی
قوله وما ذبح علی النصب الخ زیرا چه آیت مرقومه مندرجه سوال
یعنی کلوا مما ذکر اسم الله علیه در سورهٔ انعام است و این سوره در
مکهٔ معظمه قبل از هجرت نازل شده است و سورهٔ بقره در اول
قدوم مدینهٔ منوره بعد از هجرت نزول یافته است و هم چنین
سورهٔ مایده آخر سورهای قرآن است در باب نزول و نیز آیات
سورهٔ انعام یعنی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما الی قوله الا ان یکون میتة
او دما مسفوحا او لحم خنزیر او فسقا اهل لغیر الله به بعد چند رکوع
است از آیت مذکوره یعنی کلوا مما ذکر اسم الله علیه الخ پس
این همه آیات مرقومه ناسخ است مر آیت مرقومهٔ
سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است
من شاء فلیطالع ثمه وجواب دوم و سیوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که بملاحظهٔ آیت شریفه مالکم ان لا تاکلوا
الخ است مرقوم گردیده و در جواب سوال ثانی نیز که بلحاظ
آیت کریمه کلوا مما ذکر اسم الله علیه است جاری می تواند شد
بادنی تغییر اما بخوف تطویل وا ملال فرو گذاشته بر ذهن سلیم
و طبع مستقیم حواله نموده شد و پوشیده نماند که اگر این همه
تحریرات مذکوره و جوابات مزبوره در خاطر کسی جا نه کند و
بجهل مرکب خود واماند و بر جهالت و غوایت و شرارت و
عباوت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن
می آرم که کسی را جای چون و چرا نباشد و تاویل و تغییر
دران گنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسر حد الحاد و کفر رساند
نعوذ بالله من ذلك و آن این است که صورت مرقومه نذر
برای میت است و جمیع نذر برای غیر خدا بالاجماع باطل و حرام
است پس بلاشبهه نذر مرقوم باطل و حرام است
لما فی البحر الرایق فی فصل النذر من کتاب الصوم و اما النذر الذی
ینذره اکثر العوام کان یکون لانسان غایب او مریض او له حاجة
ضروریة فیاتی بعض قبر الصلحاء فیجعل ستره علی راسه و یقول
یا سیدی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی

فلک من الذهب کذا او من الفضة کذا او من الطعام کذا او من الماء کذا او من الشمع کذا او من الزیت کذا فهذا النذر باطل بالاجماع لوجوه * منها انه نذر لمخلوق والنذر للمخلوق لا یجوز لانه عبادة والعبادة لا تکون للمخلوق ومنها ان المنذور له میت والمیت لا یملک ومنها ان ظن ان المیت یتصرف فی الامر دون الله واعتقد ذلک کفر الی قوله للاجماع علی حرمة النذر للمخلوق ولا ینعقد ولا تشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا یجوز لخادم الشیخ اخذه ولا اکله ولا التصرف فیه بوجه من الوجوه الا ان یکون فقیرا وله عیال فقراء عاجزون عن الکسب وهم مضطرون فاذا علمت هذا فما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت وغیرها وینقل الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین مالم یقصدوا بصرفها الفقراء الاحیاء قولا واحدا انتهی * خلاصهٔ ترجمه آن که نذری که بیشتر عوام می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به سفر رود و یا بیمار شود و یا حاجتی پیش آید پس نزد قبر بعضی از بزرگان می آید و پردهٔ قبر را بر سر خود نهاده و با دب ایستاده می گوید که یا حضرت اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آرام گردد و یا فلان حاجت من بر آید پس برای شما این قدر زر یا نقره یا

شیرینی و غیره ادا کنم پس این چنین نذر باطل است بالاجماع یعنے بدون خلاف احدی از علماء بچند وجوه* اول آنکه نذر برای مخلوق جایز نیست زیراچه نذر عبادت است و عبادت خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر* دوم آنکه آن شی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک چیزی نمی شود* سیوم آنکه ناذر اعتقاد می کند که آن بزرگ قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است* و اتفاق تمامی علمای اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا حرام است و ادای آن واجب نمی شود و شی منذور حرام است* و خادمان مقبره آن بزرگ را گرفتن آن چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوجه من الوجوه تصرف در آن شی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر مگر در صورتیکه کسی محتاج و عاجز بود و از گرسنگی خوف هلاکت دارد پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لغیر الله معلوم شد پس چیزها ئیکه پیش قبر اولیاء می برند از آن چیزها تقرب بدرگاه ایشان می جویند حرام است

باجماع مسلمین مگر در صورتیکه محتاجان را دادن مقصود باشد و ایصال ثواب آنها بروح آن اولیاء منظور بود نه تقرب وخوشامدی حضرات ایشان پس البته درست است

وایضا فی الفتاوی العالمگیریة فی آخر باب الاعتکاف والنذر الذی یقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصلحاء ویرفع ستره قائلا یا سیدی اذا قضیت حاجتی فلك مني من الذهب کذا مثلا باطل اجماعا الی قوله واذا عرفت هذا فمایوخذ من الدراهم ونحوها وینقل الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع مالم یقصد وایصرفها الفقراء الاحیاء قولا واحدا وقد ابتلي الناس بذلك انتهی

وایضا فی الدر المختار فی آخر کتاب الصوم اعلم ان النذر الذي یقع للاموات من اکثر العوام وما یوخذ من الدراهم والشمع ونحوها الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فهو بالاجماع باطل وحرام مالم یقصد واصرفها لفقراء الانام وقد ابتلی الناس بتلك ولا سیما في هذه الاعصار وفي شرح المتفق البقر الذي ینذره الکافرون باسم الآباء والاجداد حرام لان فیه حرمتین احدهما انه ملك الناذر ولا یجوز للمومن ان یتصرف في ملك الغیر ویاکل لان حق الغیر حرام والثاني ان ما یطعم الکافرون باسم

الآباء فهو حرام ولا یجوز للمسلم ان یاکل منه وکذا البقر لانه منذور باسم المیت وکذا البقر الذی ینذره الناس بارواح المشایخ لانه منذور باسم المیت انتهی * خلاصهٔ عبارت شرح متفق آنکه گاوی که کافران بنام پدران خود بانذر می کنند حرام است زیراچه دران گاو از دو وجه حرمت است * اول آنکه گاو مذکور ملک ناذر است و تصرف در ملک غیر حرام است * دوم آنکه بنام مردگان منذور است و منذور برای غیر خدا حرام است و هم چنین گاوی که بارواح اولیاء نذر می کنند حرام است زیراچه منذور بنام مرده است انتهی * اگر کسی گوید که عقیقه در شرع ثابت است وجز این نیست که بنظر استبشار بولادت مولودی گوسپندی را ذبح می کنند پس هم چنین وقت قدوم امیری و مانند او جانوری را ذبح کردن چرا جایز نباشد چنانچه در شمایل ترمذی مرقوم است که ابو الهیثم انصاری وقت قدوم آن حضرت ﷺ بزی را ذبح کرده بود * جوابش آن است که فرق است درمیان استبشار و تعظیم پس اگر ضیافت قادم و اظهار بشارت قدوم او مقصود باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از سفر یا ...

به کفر او قائل اند * واگر از ذبح جانوری برای شخصی صرف کردن گوشت آن مقصود باشد و ذبح وسیلهٔ او بود و هم چنین از ذکر نام آن کس ویا از تصور وملاحظهٔ آن شخص صرف اطعام آن کس ویا اطعام فقرا بقصد ایصال ثواب آن برای آن شخص مذبوح له مطلوب بود پس بی شک حلال است * پس تر دانستنی است که اگر کسی به مضمون قبض شحون لما یدخل الایمان فی قلوبهم و به فحوای به ایت انتمای ختم الله علی قلوبهم در ضلالت و غباوت و جهالت و غوایت خود وا ماند واین همه تقریرات که در تفسیر قوله تعالی اهل به لغیر الله وتوجیهات که در مادهٔ نذر لغیر الله مبین و مبرهن شد در دل غوایت منزل و در ضمیر شست غباوت سرشت او جا نگیرد پس دلائل شرعیهٔ دیگر بر دعوی مرقومه که دال صریح وناطق صحیح است می آورم * اما از قرآن پس قوله تعالی وما ذبح علی النصب الخ فی القاموس نصب بضمتین کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت حول الکعبة وفی التفسیر الزاهدی وما ذبح علی النصب ای المنصب ای آنچه می کنند برای بتان وفی التفسیر الکبیر وما ذبح علی

أنصب فيه وجهان احدهما ذبح على اصنام لتعظيم النصب والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان * وكذا في معالم التنزيل
پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت یا سنگ و امثال آنها بقصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود بقصد تعظیم احدی سوای بت و سنگ چون قبر خواه قبر اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهنڈا و اشباه آنها و یا بتعظیم میتی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا بتعظیم کسی زنده خواه نزد مذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا که علت حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز ازین نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا بارا قت خون حیوانی و ازانجا که در صورتهای مرقومه عین تعظیم غیر خدا بکشتن جان جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه سابق ازین در تفسیر همین آیت مفصلا مرقوم شد *
اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت که در ابراهیم شاهی و کنز العباد از سنن ابی داؤد نقل کرده است لا یجوز ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله علیه السلام لا عقر فی

الاصلام اي عند القبور هكذا في سنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح

على البناء الجديد لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء على انهم

يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يوذيهم الجن فابطل صلي الله عليه

وسلم ونهى عنه ٭ وفي دستور القضاة في الباب السادس عشر من الحديث

قال النبي صلي الله عليه وسلم حرم الله تعالى ماذبح امتي على

الاصنام والاوثان والاوزار والآبار والبحار والانهار والبيوت

والعيون والاودية فالذابح مشرك والمذبوحة ميتة والمرءة باينة

ودر مشکوة در جلد ثالث در کتاب الذبایح است و هم در جامع صغیر سیوطی

لعن الله من ذبح لغیر الله و نیز در سنن ابی داوٗد است نہی رسول الله صلی

الله علیه وسلم من معاقرة العرب قال داؤد یعنی فی القبور ترجمه منع

کرد رسول خدا از پی کردن اعراب ابوداوٗد گوید که نزد قبور ٭ و شراح

این حدیث نوشته اند که در جاهلیت رسم عرب بود که جانوران

را نزد قبور به نیت مقبور ذبح می کردند لہذا ذبح مذکور ممنوع شد ٭

و در مشکوة در جلد ثالث در باب النذور مرقوم است

نذر رجل علي عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ینحر ابلا

بسوانة فاتی رسول الله صلي الله علیه وسلم فاخبره فقال رسول

الله صلی الله علیه وسلم هل کان فیها وثن من اوثان الجاهلیة

یعبد فقالوا لا قال فهل کان فیها عید من اعیادهم قالوا لا فقال اوف بنذرک فانه لا وفاء لنذر فی معصیة الله.

یعنے نذر کرد مردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
که ذبح کند شتری را در موضع که نام او بوانه بود * پس
آن مرد نزد پیغمبر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه
پس گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع بتی از بتان
زمان جاهلیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت
آن حضرت آیا بود در وی عیدی از عیدهای اهل
جاهلیت گفتند نبود پس گفت آن حضرت وفا کن بنذر خود
در ترجمهٔ شیخ عبد الحق دهلوی مرقوم است که ازینجا معلوم
شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است وفا بدان
اگر آن موضع معبد اوثان و یا مجمع کفار نبود و اگر این چنین بود
صحیح نه بود زیرا که نیست وفا مر نذر را در معصیت خدا انتهی *
پس ازین حدیث صاف ظاهر شد که در جائیکه بت
باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن کافران
بود یا جائیکه در ان مظنهٔ پرستش کفار باشد مانند قبر وغیره
در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بعلت قصد تعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بانکه در موضعی که مظنهٔ قصد تعظیم و تقرب بوی غیر خدا باشد ذبح در آنجا ممنوع است اگرچه در حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد اما ثبوت حرمت جانور مرقومه از اجماع پس در تفسیر کبیر مرقوم است که اجمع العلماء ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا وذبیحته ذبیحة مرتد یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند برین که اگر مسلمی جانوری را ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذبوحه مرتد یعنی در حکم مردار و همین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است و نیز در بحرالرایق چنانچه سابقاً مذکور شد که والاجماع علی حرمة النذر للمخلوق وانه حرام بل سحت الی قوله فما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها وینقل الی ضرائح الاولیاء تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع کرده اند بر حرمت نذر یکه برای مخلوقی باشد و شی منذور حرام است پس چیزی که از قسم درهم و شمع و روغن و امثال آنها سوی مقابر اولیا برده می شود و تقرب

ذبیحه حرام نیست زیرا چه شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بذبح یافته نشد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل بر قصد شرکت مرقومه است و آن درین جا مفقود است اما مکروه است به جهت آنکه شرکت در تلفظ موجود است پس صورةً موصول است اگرچه معنیً و قصداً موصول نیست پس مشابه به حرام گردید و مشابهت حرام مکروه است * سیوم موصول معنیً لا صورةً یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح در ظاهر عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهم نمود یا برای زید نذر کردم و بعده همبرین قصد قایم باشد حتی که به نیت سابقه ذبح کند اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید اصلا بر زبان نآرد و این حرام است زیرا چه نام غیر با نام خدا موصول است معنیً و قصداً اگرچه در لفظ مذکور نیست و این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت شرکت غیر با نام خدا مقصود است اگرچه ملفوظ نیست و معنی و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شرعیه است که اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما فی القلب وفی

الحدیث المشهور انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی الخ
پس خلوص از نام غیر که شرط حل ذبیحه است درین
صورت مفقود است و تفصیل این بمرات و کرات
بوجوه مختلفه و بدلائل متعدده بفضله تعالی مرقوم شد * اما درینجا
برای تنبیه مخالفان و اعلام غافلان عبارت آیه که دستاویز
ایشان است و بر حسب فهم و زعم شود ها بر حل ذبیحه مرقومه
دلیل می آرند نقل کرده بفضله تعالی خود از فحوای عبارت منقوله
حرمت آن ثابت و واضح و متحقق و لایح می شود * چهارم
مفصول صوره و معنی یعنی شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بذبح
جانور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض یافته شود چنانچه
قبل از ذبح بگوید که این جانور را برای ایصال ثواب تصدق
آن بنام زید مقرر کردم * یا بگوید که این جانور را برای خدا از
جانب زید ذبح خواهم کرد * یا بگوید که این جانور را برای خورانیدن
و ضیافت زید داشتم و امثال آن بعد ازان در وقت ذبح
صرف نام خدا بگوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نراند و این
صورت حلال است بلا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر با نام
خدا وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صوری ثابت

شده و موصول صوری که باعث کراهت است یافته نشده و چون که شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح مقصود نیست بلکه صرف ایصال ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب احدی در ذبح برای خدا یا ضیافت کسی مقصود است پس مفصول معنوی نیز متحقق گشت و موصول معنوی که موجب حرمت است ثابت نگردید و هرگاه این چهار صورت معلوم شد پس بدانکه صاحب هدایه سه صورت را نوشته است که در آنها صرف ذکر نام غیر و نام خدا یافته شده است و عبارت آن این است ویکره ان یذکر مع اسم الله تعالیٰ شیأ غیره بان یقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل ۔ احدها ان یذکر موصولا لا معطوفا فیکره ولا تحرم الذبیحة وهو المراد بما قال ونظیره ان یقول بسم الله محمد رسول الله لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له الا انه یکره لوجود القران صورة فیتصور بصورة المحرم والثانیة ان یذکر موصولا علی وجه العطف والشرکة بان یقول بسم الله واسم فلان او یقول بسم الله وفلان او بسم الله ومحمد رسول الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله والثالثة ان یقول مفصولا عنه صورة ومعنی بان یقول قبل التسمیة وقبل ان

فيجع الذبيحة او بعده وهذا لا باس به لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد ممن شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ والشرط هو الذكر الخالص المجرد على ما قال ابن مسعود رضي الله عنه جرّدوا التسمية حتى لو قال عند الذبح اللهم اغفرلي لا يحل لانه دعاء وسوال پس صورت اولى هدايه آنچه درين جا صورت دوم است وصورت دوم آن آنچه درين جا صورت اول است وصورت سوم آن آنچه درين جا صورت چهارم است اما صورت ثالثه مذكوره اين مقام پس در هدايه اصلا مرقوم نيست ووجهش آن است كه مدار قول هدايه صرف بر ذكر نام غير با نام خدا است بدون اعتبار ترتب بسوى غير وبناي حكم صورت ثالثه اين جا بر ترتب بسوى غير است لهذا صاحب هدايه آنرا ذكر نكرده اما از قيود عبارت هدايه واز وضع صورت او حكم صورت ثالثه مذكوره اين مقام مستنبط مى شود زيرا كه در صورت ثالثه هدايه مرقوم است والثالث ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل هذه عن امة محمد الخ پس از قيد معنى صاف واضح مى شود كه موصول بر دو قسم

بایشان مقصود می باشد باتفاق جمیع مسلمانان حرام است
و نیز از عالمگیری منقول شد * اعنی ما یوخذ من
الدراهم ونحوها الی ضرائح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع
اما کفر ذابح مرقوم پس در میان علما مختلف است لیکن
اکثر علمای محققین و فضلای مدققین قائل به کفر او هستند
چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر نیشاپوری
و قاضیخان منقول شد * دلیل کفر فهل من مذکر ولیعتبر فهل
من معتبر * اما دلائل حرمت جانور مرقوم از کتب فقه و
فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند
کتب که متداول بین الناس و مشهور بین العوام و
الخواص است آورده شد * فی الاشباه والنظائر فی
المبحث الثانی من قاعدة الامور بمقاصدها والذبح قد یکون
للاکل فیکون مباحا او مندوبا اوللاضحیة فیکون عبادة اولقدوم
امیر ونحوه فیکون حراما وکفرا علی قول * وایضا فی الاشباه فی
المبحث الخامس من قاعدة الامور بمقاصدها وصرح فی البزازیة
من الفاظ الکفران الذبح للقادم من حج اوغزو امیرا وغیره
تجعل المذبوح میتة واختلفوا فی کفر الذابح وایضا فی الاشباه

في كتاب الذبائح ذبح لقدوم امير اولواحد من العظماء يحرم ولو ذكر الله تعالى وللضيف لا ☆ وفي الدر المختار في كتاب الذبائح ولو سمى ولم تحضره النية صح بخلاف ما لو قصد بها التبرك في ابتداء الفعل او امرا آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبح لقدوم الامير ونحوه كواحد من العظماء يحرم ☆ لانه اهل به لغير الله ولو ذكر اسم الله عليه ولو ذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان قدمها لياكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف او الوليمة او للربح وان لم يقدمها لياكل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غير الله فيحرم وهل يكفر ففيه قولان في شرح الوهبانية ☆ شعر ☆ وفاعله جمهورهم قال كافر ☆ وقصد واسماعيل ليس يكفر ☆ وفي قرة الانظار شرح الدر المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترن بذكر اسم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم للتهيئ لضيافته او بعد قدومه ببرهة لذلك فلا شبهة في جوازه بل مندوب ويجوز اكل ذلك المذبوح واما اذا كان عند قدوم فان كان القصد ذلك فالحكم ما ذكر ☆ وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبوح ميتة ☆ وضابطه انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازعه الناس كما هو المعهود في بلدتنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت و

فى الجوهرة الذبح عند مري الضيف تعظيما له لايحل اكلها وكذا عند
قدوم الامير ونحوه تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبح
عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا باس وفى الفصول العمادية
في باب ما يكون كفرا من ذبح فى وجه انسان شيا وقت قدومه
كفر الذابح والمذبوح ميتة وفى فتاوى قاضيخان وفتاوي عالم
كيري في باب ما يكون كفرا رجل ذبح لوجه انسان في وقت
الخلعة وما اشبه ذلك كفر والمذبوح ميتة لاتوكل وفى خزانة المفتين
ومن ذبح لوجه انسان وقت قدومه كفر الذابح والمذبوح ميتة
وفى القنية في كتاب الذبايح ذبح لضيف شاة وسمى الله تعالى
يحل ولو ذبحه لقدوم الاميرا وواحد من العظماء وذكر اسم الله
لا يحل لان فى الاول الذبح لله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه
عنده وياكل منه وفى الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا
لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره فعلى هذا ما يفعله القصابون في
بلدنا من اصعاد البعير بالنج جارتاك وقت النشار فيذبحونه
فيه فهو ميتة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا
قول عند الناس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى
العالمكيرية في كتاب الذبايح ذبح عند مرى الضيف تعظيما له

لاجل اكلها وكذا عند قدوم الامير او نحوه تعظيما فاما اذا ذبح لضيف فيه الضيف لاجل الضيافة فانه لا باس به وايضا في الفتاوى العالمكيرية في فصل ما يتعلق بالتشبيه بالكفار من باب احكام المرتدين اگر یکی بوقت خلعت یعنی بوقت پوشیدن شه و بوقت تهنیت از برای تشریف پوشیدن و رضای او قربانی کند کافر شود و این قربانی مردار باشد خوردن آن روا نبود * و دیگر از این جنس آنست که بر سر آب میروند و آن آب را می پرستند و بنیتی که دارند گوسپند بر سر آب ذبح می کنند این پرستندگان آب و ذبح کنندگان گوسپند کافر می شوند و گوسپند مردار و خوردن آن روا نبود * وفي جامع الرموز فلو سمى على ذبيحة وذبح لغيره لم يحل وانما قلنا الله لانه لو سمى وذبح لقدوم الامير او نحوه من العظماء لا يحل لانه ذبح تعظيما له لا لله تعالى ولهذا لا يضعه بين يديه ليا كل منه بل يدفعه الى غيره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى ولهذا يضعه ليا كل وفي مطالب المؤمنين ذبح للضيف شاة وسمي الله تعالي يحل ولو ذبحه لقدوم الامير او لواحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى عليه لا يحل لان في الاول الذبح لله تعالى والمنفعة للضيف ولهذا

يضعه عنده ليأكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمادية في كتاب الذبايح وانچه ذبح كنند براى قدوم بزرگى يا در بناى جديد وگورستان حرام است * وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام اي عند القبور هكذا في سنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح عند البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يؤذيهم الجن فابطل النبي صلي الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفقيه وفي عيون البصاير حاشية الاشباه والنظاير في كتاب الذبايح قوله ذبح لقدوم امير الخ حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترن بذكر اسم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم ليهيئ لضيافته او بعد قدومه بمرهة لذلك فلا شبهة في جوازه بل مندوبة وفي جواز اكل ذلك المذبوح واما اذا كان عند المقدم فان كان القصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبوح ميتة وضابطته انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوزعه

الناس كما هو معهود ببلدتنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت وعليه يحمل كلام المص واما الذبح عند وضع الجدار وعروض المرض والشفاء من مرض فلا شك في ان القصد هو التصدق وفي كتاب هدية المهتدي ذبح شاة للضيف وذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله ولو ذبحه لاجل قدوم امير او واحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى عليه يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالى وذكر الاسم له ايضا ولهذا يضعه بين يديه ليأكله بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى ولهذا لا يضع بين يديه ليأكل منها بل يدفعه لغيره وفي الجوهرة الذبح عند مرئ الضيف تعظيما له لا يحل اكله وكذا عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به وفي دستور القضاة في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي رجل ذبح للضيف شاة وذكر اسم الله عليه يحل اكله ولو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء وذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثاني كان الذبح

تعظیما له لا تعظیما لله تعالی ولهذا لا یصح دین یدیه لیا کل منه بل یدفعه لغیره * وفی نصاب الاحتساب ما یفعله الجهلة من الذبح عند قبور المشایخ والشهداء وغیرهم وعند شراء الدار وطی البناء الجدید وباب البیوت وعند دخول الامیر وفی وجه الانسان وما اشبه ذلک فهذا یوجب الحرمة اذا کان لغیر الله تعالی وان ذکر اسم الله تعالی علیه ویکفرون بذلک وهذا امر غفل الناس خواصهم فکیف بعوامهم * پوشیده نیست که بعضی از علمای این دیار حل صورت متنازع فیها را از عبارت هدایه که در ماده ذکر نام غیر خدا با نام خدا بر ذبیحه مرقوم است استنباط می کنند باین طور که صورت مرقومه را در صورت ثالثه هدایه داخل می شمارند و برحسب زعم خود بر حل جانور مذکور مرقوم استدلال می نمایند * و حال آنکه اگر در تعلیل عبارت هدایه در فیود آن و در وضع صورت آن تامل کرده شود پس برخلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعای ایشان دلیل می نماید * و ایضاح مدار مضامین هدایه و توضیح منشا خطای ایشان موقوف است بر تفصیل صورت های که در آن ذکر نام غیر و نام خدای تعالی یافته شود لهذا اولا تحریر آن می کنم ومن الله تعالی الهدایة

الغاية فی البدایة والنهایة وبفضله الکفایة ومنه العصمة عن الغباوة والغوایة * باید دانست که ذکر نام خدای تعالی در وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است بانکه از شرکت نام غیر خالص باشد * و ذکر نام غیر و نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول صورة و معنی یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح جانوری موصول و مضموم باشد از روی لفظ و هم از روی معنی چنانچه در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زید یا بگوید بسم الله و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام است زیراچه نام غیر با نام خدا موصول است در تلفظ و ذکر و هم در قصد و غرض پس شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح جانور موجود شد و خلوص که شرط حل است مفقود * دوم موصول صورة لا معنی یعنی اتصال نام غیر با نام خدا در تلفظ و عبارت موجود باشد اما در معنی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت ذبح نام غیر با نام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و بغیر کسر حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بضم دال یا بگوید بسم الله عن زید یا بسم الله زید بضم دال و امثال آن * درین تقدیر

است صورةً و معنیً و در صورت اولی هدایه موصول صورة است و معنی
نیست و در صورت ثانیه هر دو مجتمع است و در صورت ثالثه هر دو مفقود
است باقی ماند آنکه موصول معنیً بود و صورةً نه بود و از تعلیل صورت
اولی صاف ظاهر می شود که صرف موصول صورة در باب حرمت
معتبر نیست زیرا چه شرکت باقی نشد بلکه صرف صورت حرام
است و در حقیقت و معنی حرام نیست پس غایة الامر اینکه موجب
کراهت باشد پس ازین تعلیل بوضوح پیوست که موصول معنی البته
در افاده حرمت معتبر است و ازین جهت در بیان صورت ثالثه هدایه
برای اخراج این صورت یعنی صورت ثالثه مرقومه این جا قید
مفصول معنی نوشته است علاوه برین آنکه اگر موصول معنوی معتبر
نمی بود پس اصلا حاجت قید مفصول معنی برای اخراج موصول
معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که مفصول صورةً و نیز
صاحب هدایه گفته است بان یقول قبل التسمیة الی قوله اللهم تقبل
هذه من امة محمد الخ و نگفت بان یقول قبل التسمیة باسم فلان
چنانچه در صورت ثانیه ذکر کرده است و وجهش همین است
که این صورت مفصول صوری و معنوی نیست بلکه مفصول
صوری هست و موصول معنوی و سابق معلوم شد که صورت

موصول معنوی حرام است پس از تعلیل صاحب هدایه باین
توجه که در صورت موصول صوری لا معنی حرام نیست زیرا چه
شرکت یافته نمی شود و نیز از تقید او بقید مفصول معنی باین وضع که
اگر مفصول صورة و معنی بود حلال است و هم از وضع او
صورت ثالثه را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تقبل عن فلان
و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمثیل
کرد صاف متبادر می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا
موصول معنی یافته شود حرام خواهد شد پس می گوئیم که
تعلیل مرقوم صاحب هدایه و تقید مذکور او و تصویر مزبور او ناطق
صادق است باین که جانوری که او لا بنام اولیا وغیره نذر کرده شود
بعد از ان بابقاء نیت سابقه ذبح کرده شود حرام است اگرچه
از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد پس کسیکه صورت
نذر مرقومه را در صورت ثالثه هدایه داخل می شمارد و حل آنرا
از عبارت هدایه استنباط می کند و از وضع صورت ثالثه بر
دعوای خود استدلال می کند خطای محض کرده و در غلط فاحش
افتاده زیرا چه در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد
نذر برای او و در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

برای آن غیر فرق نکرده و حال آنکه در صورت ثالثه ایه نام غیر که قبل از ذبح مفروض است به قصد ایصال ثواب آن برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه عن امة محمد الخ ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بذبح جانور مذکور * آری در صورت ثانیه ایه البته ذکر غیر برای تقرب بسوی او مرقوم است زیراچه درین صورت ذبح برای غیر است و در صورت ثالثه آن ذبح از جانب غیر است و فرق درمیان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهر من الشمس و ابین من الامس است حاصله آنکه در صورت ثالثه ایه اتصال صوری و معنوی هردو مفقود است بلکه انفصال صوری و معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعه فیها که نام غیر که قبل از ذبح مذکور است به قصد نذر بنام او و تقرب بسوی او بذبح جانور مذکور است پس انفصال لفظی اگرچه در صورت نذر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز دران متصور نیست زیراچه تقرب بسوی غیر دران واقع است و نیت آن تا وقت ذبح موجود و باقی است * پس اتصال معنوی دران مفروض و ثابت است و همین مدار حرمت در صورت مرقوم

است آری اتصال صوری دران معدوم است اما این را
اعتباری نیست چنانچه مفصلاً گذشت بفضله تعالی ※

شکر وسپاس خالق بی قیاس است که آنچه اکثر اهل این زمان
درباب نذر لغیر الله شکوک واوهام داشتند وبیشتر ابنای این
دوران فسادات وشرور گماشتند به فضله تعالی دفع هریک ازآنها
مرقوم شد وگمان غالب بلکه اعتقاد جازم است که مبتدعان
ومتعصبان عموماً ومدعیان وحاسدان خصوصاً این رساله را
دیده بجوش وخروش آمده دهان بطعن وافتراء و
بهتان خواهند کشود واعتراضات بی کار وسوالات ناهنجار
خواهند نمود لیکن امید قوی از منصفان ومتدینان است که هرگاه
این نسخه را ملاحظه خواهند فرمود زبان حق ترجمان درمادهٔ کوشش
وسعی این احقر العباد خواهند کشود ودعای خیر درباب
صلاح دنیا وفلاح عقبی این اصغر الافراد خواهند نمود ※ وما توفیقی
الا من الله الفضال الرحیم وما رجائی الا بفضله العمیم ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
والصلوة علی سید المرسلین شفیعنا فی الدنیا والدین
وآله الطیبین وصحبه الطاهرین